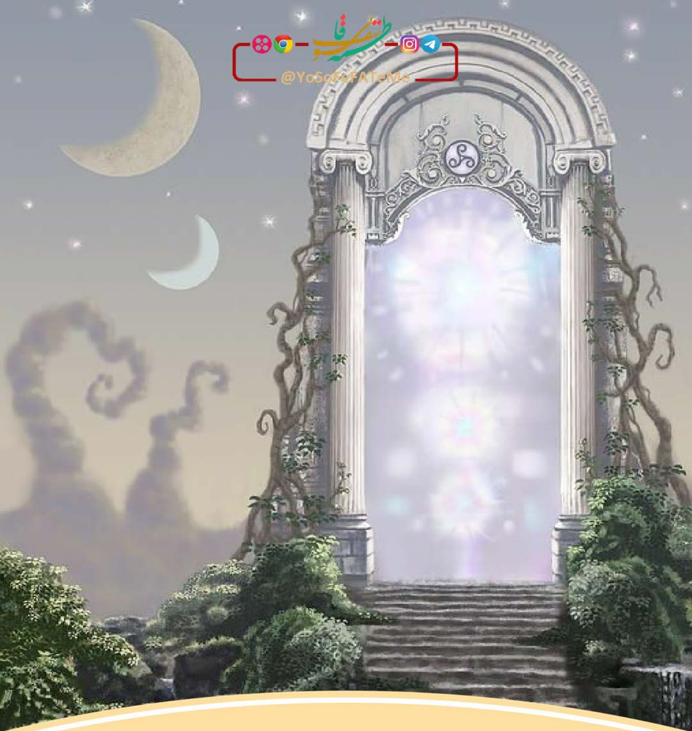


ســفر و ســیر قدرتمند در زمان و مکان

کلام خداوند: «یَوْمَ تُبَدَّلُ الأرْضُ غَیْرَ الأرْضِ» [روزی که زمین به غیر این زمین و آسمان‌ها (به غیر این آسمان‌ها) مبدّل گردد] و «وَالْأَرْضُ جَمِیعًا قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ» مرا خبر ده که چون آسمان‌ها در هم پیچیده شود و زمین به قبضه خداوند درآید، جای بهشت و دوزخ در میان آن دو کجاست؟ حضرت دوات و کاغذی خواست و بر روی کاغذ نوشت: بهشت و دوزخ؛ سپس کاغذ را گلوله کرد و به دست آن نصرانی داد و به او فرمود: آیا من این کاغذ را درهم نپیچیدم؟ عرض کرد: بله. فرمود: بازش کن. جاثلیق کاغذ را باز کرد. حضرت علیه السلام فرمود: نشان دوزخ و نشان بهشت را بر آن می‌بینی؟ آیا پیچیدن کاغذ آن دو را پاک کرد؟ عرض کرد: خیر. حضرت علیه السلام فرمود: پس همین گونه وقتی آسمان‌ها درهم پیچیده شود و زمین به قبضه خداوند درآید، بهشت و دوزخ از بین نمی‌روند، هم‌چنان که پیچیدن این نوشته، نشان بهشت و نشان دوزخ را از بین نمی‌برد

یوسف فاطمه



جابر بن عبداللّه انصاری گفت: امیرالمؤمنین علیه السّلام را خارج کوفه دیدم. از پی آن جناب رفتم تا به قبرستان یهودیان رسید، در وسط قبرستان ایستاد و صدا زد: «ای یهود! » از درون قبر جواب دادند: «لبیک لبیک سرور ما!» فرمود: عذاب چگونه را می‌بینید؟ جواب دادند: به واسطه مخالفت ما با تو، مانند مخالفتی که باهارون کردیم، ما و هر کسی مخالف تو باشد در عذاب هستیم تا روز قیامت. سپس فریادی زد که نزدیک بود آسمان زیر و رو شود. من از ترس آن‌چه که دیدم، بی‌هوش شدم. همین که به هوش آمدم، امیرالمؤمنین علیه السّلام را دیدم که بر تختی از یاقوت قرمز است و بر سر تاجی از جواهر دارد و لباس‌های عالی سبز و زرد پوشیده و چهره‌اش چون‌هاله ماه می‌درخشید. گفتم: آقا! این سلطنت بزرگی است! فرمود: آری جابر! قدرت و فرمانروایی ما از سلیمان بن داود بزرگ‌تر است و سلطنت ما از سلطنت او بالاتر. بعد امیرالمؤمنین برگشت و داخل کوفه شدیم

یوسف فاطمه





قدرت و ارتعاش بالای نورانی اسم اعظم الهی

از عمر بن حنظله روایت کرده است که: به امام باقر عرض کردم: من گمان دارم که نزد شما از منزلتی برخوردارم. فرمود: بلی. گفتم: حاجتی از شما دارم. این که نام اعظم را به من بیاموزی. فرمود: آیا تحمّل آن را داری؟ عرض کردم: بلی. فرمود: داخل خانه شو. چون وارد خانه شدم، امام باقر دست خود را بر زمین گذاشت. ناگهان خانه تاریک شد و چنان لرزه بر بدنم مستولی شد که مرگ خود را به چشم دیدم یا دیدم خانه به دورم می‌چرخد. چنان ناراحت شدم که نزدیک بود از بین بروم. امام فرمود: چه می‌گویی، تو را بیاموزانم؟ عرض کردم: خیر! پس دست از روی زمین برداشت و اوضاع خانه به حالت اول بازگشت



قدرت و ارتعاش بالای نوری اسم اعظم الهی

جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: به آن حضرت عرض کردم: قربانت گردم! درباره قول آن عالِم: «أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ» برای من توضیح دهید که چیست؟ فرمود: ای جابر! خداوند اسم اعظم خویش را بر هفتاد و سه حرف قرار داد. آن عالِم فقط یکی از آن حروف را می‌دانست و با آن زمین میان قصر سلیمان و تخت بلقیس را شکافت و پس از آوردن تخت، زمین به حال اول خود برگشت و با این یک حرف چنین کاری کرد، و این در حالی است که هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خدا نزد ماست و علم به یک حرف دیگر نزد خداوند است که آن را در عالم غیب حفظ کرده است

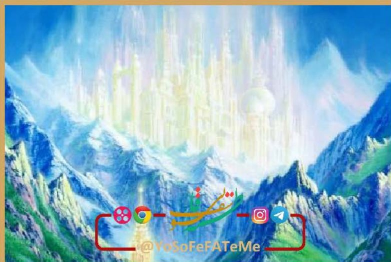
جُویریة بن مُسهِر به من گفت: همراه علی بن ابی طالب هنگام عصر از پل رود الصراة گذر کردیم. فرمود: این زمین عذاب کشیده است بر هیچ نبی و وصی ای شایسته نیست در آن نماز بخواند حرکت کردیم تا این که خورشید شروع به پایین رفتن کرد، و از این مسئله شگفتی بزرگی در من این ایجاد شد، تا این که خورشید غروب کرد و زمین را پیمودیم. فرمود: ای جویریه اذان بگو، گفتم: می‌گویی اذان بدهم در حالی که خورشید غروب کرده؟ گفت: اذان بگو، اذان دادم سپس به من فرمود: اقامه بگو، اقامه گفتم. و وقتی گفتم «قد قامت الصلواة» دیدم لب‌هایش حرکت می‌کند و سخنی شنیدم که گویی عبرانی بود. خورشید بالا آمد تا مانند آن چه در زمان عصر بود شد. نماز خواند و وقتی بازگشتیم به جایش بازگشت و ستاره‌ها ظاهر شدند. من گفتم: شهادت می‌دهم که تو وصی رسول الله هستی. فرمود: ای جویریه آیا نشنیدی که خدا می‌گوید: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ» گفتم: بله البته





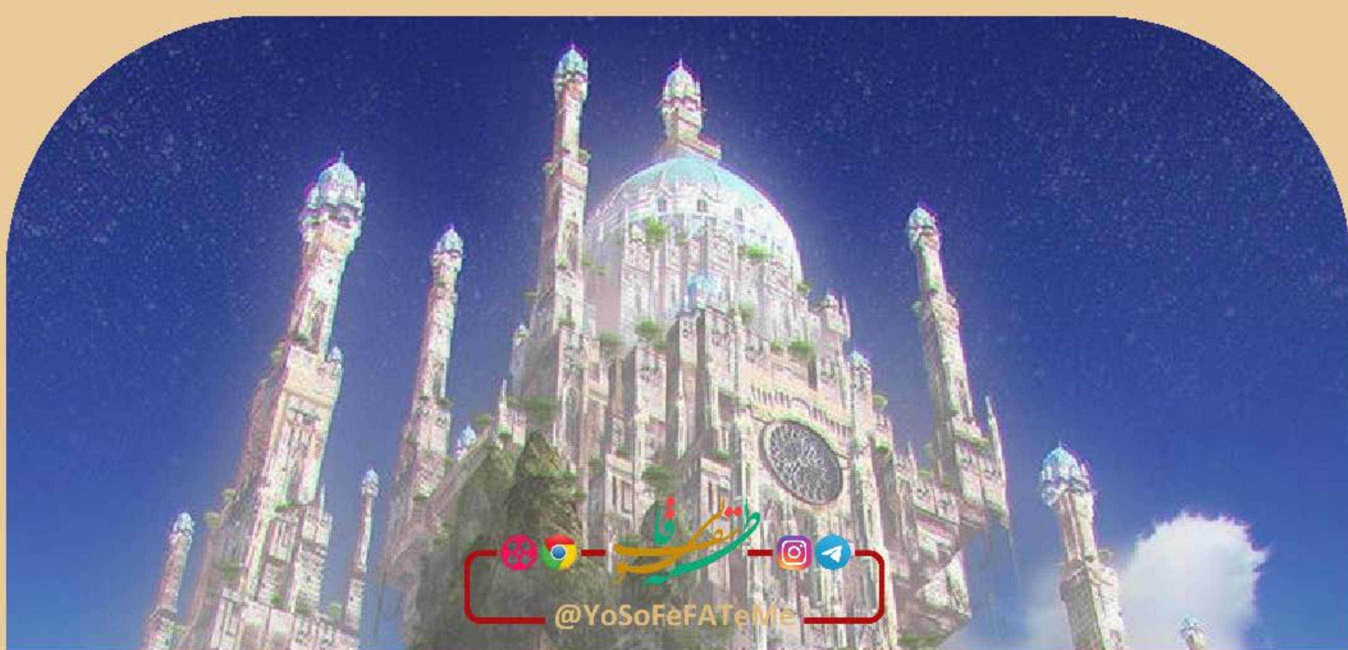
به سندش از ابن نباته آورده که پرسش شد از امیرالمؤمنین که چه اندازه است میان آسمان و زمین؟ فرمود: کشش دیده، و دعای ستم رسیده، پرسش شد، چه اندازه است میان مشرق و مغرب؟ فرمود: یک روز رفت و آمد خورشید، و پرسش شد از کهکشان؟ فرمود: درهای آسمان است که خدا آن‌ها را بر قوم نوح گشود و سپس بست و باز نکرد، و پرسش شد از رنگین کمان‌ها، فرمود: امان همه روی زمین از غرق شدن است، چون که آن را در آسمان می‌نگرند

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: اولین چیزی که خداوند آفرید نور من بود؛ آن را از نور خود آفرید و از جلال عظمت خویش جدا کرد. نور شروع به طواف به گرد قدرت الهی نمود تا در هشتاد هزار سال به جلال عظمت رسید. سپس بر عظمت خدا سجده کرد و از آن نور، نور علی علیه السلام جدا گردید. نور من محیط بر عظمت بود و نور علی محیط بر قدرت. آن گاه خداوند، عرش و لوح و خورشید و روشنایی روز و نور چشم‌ها و عقل و معرفت و دیده‌های مردم و گوش‌ها و دل‌های آن‌ها را از نور من آفرید. و نور من از نور خدا جدا شده بود. پس ماییم اولین و ماییم آخرین و ماییم سابقین و ماییم مسبحین و ماییم شافعین. ما کلمة الله و خواص اوییم. ما دوستان خداوند و وجه الله هستیم. ما جنب الله و دست راست خدا و امناء الله هستیم. و ما گنجینه وحی خدا و سدنه غیب خدا و معدن تنزیل و معنی تأویل هستیم. جبرئیل در خانه‌های ما فرود می‌آید. ما جایگاه‌های قدس خدا و چراغ‌های حکمت و کلیدهای رحمت و سرچشمه‌های نعمتیم و باعث شرافت امتیم. ما پیشوایان بزرگوار و نوامیس دوران و احبار



موجودات فضایی مومن

جبرئیل به پیغمبر گفت: بدان که تو را به راستی به پیغمبری فرستاده، در پس مغرب زمینی است درخشان و در آن خلقی است از آفریده‌های خدا که او را می‌پرستند و نافرمانی نمی‌کنند، و البته گوشت و صورتشان از گریه آب شده. خدا به آن‌ها وحی کرد: چرا گریه می‌کنید، با اینکه یک چشم به همزدن نافرمانی من نکرده‌اید؟ گفتند: می‌ترسیم خدا بر ما خشم کند و ما را به دوزخ عذاب کند. علی می‌فرماید: گفتم یا رسول اللّٰه! در آن‌جا ابلیس و یا احدی از بنی آدم وجود ندارد؟ فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق به پیامبری برگزید، نمی‌دانند که خدا آدم و ابلیس را آفریده. تعداد آن‌ها را جز خدا نمی‌داند، خورشید در سرزمین آن‌ها چهل روز سیر می‌کند، نمی‌خورند و نمی‌آشامند



موجودات بیگانه در پشت کوه های قاف

از ابن عباس آمده که گفت: در مسجد حلقه‌وار نشسته بودیم که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وارد شد و به ما فرمود: شما چه می‌کردید؟ گفتیم: در اندیشه خورشید بودیم که چگونه طلوع می‌کند و چگونه غروب. فرمود: خوب کردید، چنین باشید! در باره مخلوقات اندیشه کنید و در ذات خالق نیندیشید؛ زیرا خدا هر چه خواهد را برای هر چه خواسته آفریده، و شما از آن در شگفتید. براستی در پشت قاف هفت دریا است، هر دریا پانصد سال راه است، پشت آن هفت زمین است که نورشان برای اهل آن‌ها می‌درخشد، و پشت آن هفتاد هزار امت است که مانند پرنده‌هایی که با جوجه‌های خود در هوا هستند خلق شدند، و از یک تسبیح گفتن سستی نمی‌ورزند. و از پس آن هفتاد هزار امت است که از باد آفریده شدند. خوراکشان باد است، و شرابشان باد، جامه شان باد، ظرف‌هایشان از باد، و جانورانشان از باد. سُم جانوران آن‌ها تا روز قیامت به زمین استوار نشود، چشم‌هایشان در سینه آن‌ها است. چون یکی از آن‌ها یک بار بخوابد و بیدار شود، روزی او بالای سر او آماده است در پس آن، سایه عرش است، و در سایه عرش هفتاد هزار امت که نمی‌دانند خدا آدم را آفریده و فرزندان آدم را، و نه ابلیس و نه فرزندان ابلیس را، و آن قول خدا است

عمار گفت: آن ابر ما را در فضا پرواز داد، و طولی نکشید که به سرزمینی بزرگ رسیدیم که اطرافش درخت‌ها و نهرها بودند. آن ابر ما را فرود آورد، و به ناگاه به شهری بزرگ رسیدیم و مردمش به زبانی غیر عربی سخن می‌گفتند، همه گرد آن حضرت علی آمدند، و به او پناهنده شدند. آن‌ها را به زبان خودشان پند داد و بیم داد و سپس گفت: ای عمار سوار شو! سوار شدم و به مسجد کوفه رسیدیم. سپس فرمود: ای عمار! شهری را که در آن بودیم می‌شناسی؟ گفتم: خدا داناتر است و رسول و ولیّ او. فرمود: ما در جزیره هفتم چین بودیم، و من چنانچه دیدی سخن می‌کردم. به راستی خدای تبارک و تعالی پیغمبرش را به سوی همه مردم فرستاده و بر او است که همه آن‌ها را به سوی خدا دعوت کند و مؤمنان را به راه راست هدایت نماید. تو قدر نعمتی که به تو دادم بدان، و از نااهلان پنهان بدار که خدای تعالی الطافی در آفرینش خود دارد که جز او نمی‌داند و پیامبری که از او خشنود باشد





جزیره های نامرئی و متصل به بهشت اعلی در ابعاد و لایه های بالاتر زمین

عبد اللّه بن سنان می‌گوید: از امام صادق سؤالی کردم. فرمود: من حوضی دارم میان بُصری (شهری بوده در مرز شام) تا به صنعاء (پایتخت یمن)، می‌خواهی آن را ببینی؟ گفتم: آری، قربانت شوم! گفت: دستم را گرفت و از مدینه خارج کرد تا پشت مدینه رسیدیم، سپس پا بر زمین زد، و من نگاه کردم، نهری روان می‌شد که دو کناره اش دیده نمی‌شد جز همان‌جا که ایستاده بودم که مانند یک جزیره بود و من و آن حضرت بر پا بودیم، به یک سوی نهر نگاه کردم، آبی بود از برف سفیدتر، و در سوی دیگر شیری از برف سفیدتر، و در وسط شرابی بود بهتر از یاقوت، و من چیزی زیباتر از این شراب که میان آب و شیر بود ندیده بودم. گفتم: جانم به قربانت، این نهر از کجا می‌آید، سرچشمه اش کجاست؟ فرمود: همان نهرها است که خدا در قرآن یاد کرده، نهرهای بهشت: چشمه ای از آب، چشمه ای شیر و چشمه ای از شراب که این نهرها از آن‌ها روانند



جزیره هاے نامرئے و متصل بہ بهشت اعلی در ابعاد و لایہ هاے بالا تر زمین

در کناره‌اش درخت‌ها دیدم و بر آن‌ها حوریانی آویخته بودند، و بر سرشان موی‌ها بود که زیباتر از آن‌ها ندیده بودم، و به دستشان جام‌هایی که بهتر از آن‌ها ندیده بودم، از جام‌های دنیا نبودند. به یکی از آن‌ها نزدیک شد و فرمود: او را به او جامی بنوشان. دیدم بر جوی سرازیر شد تا آب برگیرد و درخت هم با او سرازیر شد، و آب برگرفت، و درخت هم با او بلند شد، آن جام را به او داد و آن را به دست من داد و نوشیدم، و نوشیدنی ای روان‌تر و گواراتر از آن ندیدم و بوی مشک داشت. در جام نگاه کردم، سه رنگ شراب و نوشیدنی داشت، به او گفتم: قربانت گردم! چنین روزی هرگز ندیدم، و نمی‌دانستم کار چنین است، فرمود: این کمترین چیزی است که خدا برای شیعیان ما آماده کرده است. وقتی مؤمن بمیرد جانش به این نهر می‌رود، و در بستان‌های بهشت می‌چرد، و از نوشابه‌اش می‌نوشد. و چون دشمن ما بمیرد، جانش به وادی «برهوت» می‌رود



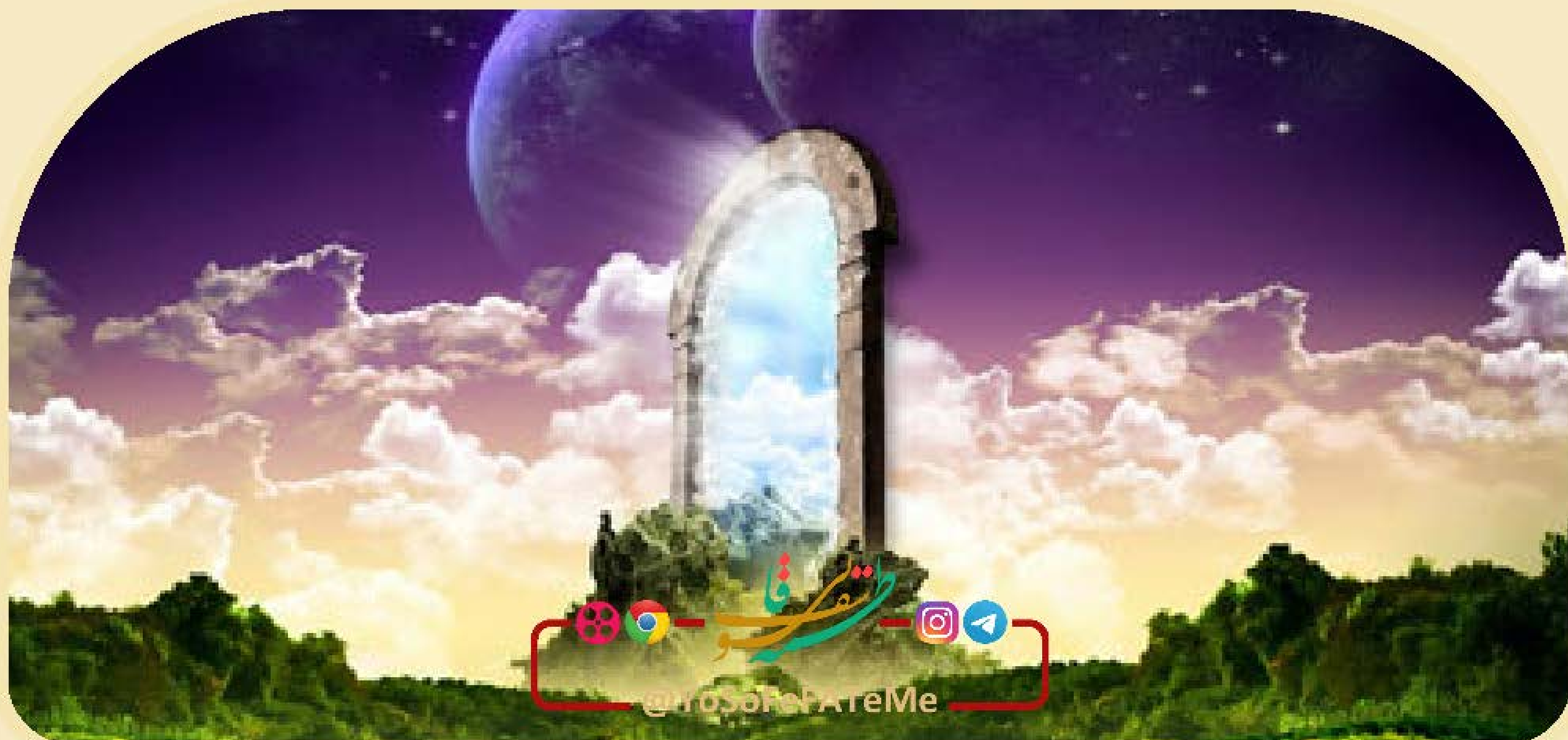
مؤلف کتاب «الأنبیاء و الاوصیاء» روایت کرده، مردی نزد امام سجاد علیه السلام آمد، در حالی که یاران امام گرد او بودند. امام به او فرمود: از کجائی؟ گفت: منجم و چهره شناس و طالع‌بین هستم. امام به او نگریست و فرمود: مردی (امام سجاد) به تو نشان می‌دهم که از روزی که تو بر ما وارد شدی، او در چهار هزار عالم گذر کرده که هر کدامشان بزرگتر از سه برابر دنیا است و از جای خودش هم نجنبید؟ گفت: او کیست؟



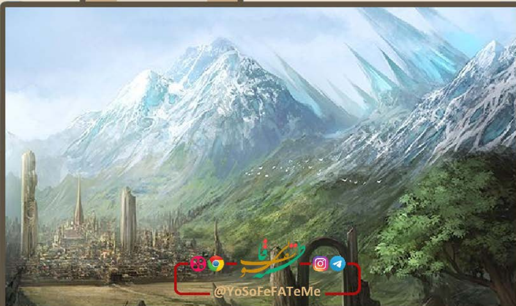
عوالم اسرار آمیز در سراپرده های آسمان

امام‌هادی علیه السّلام می‌فرمود: به راستی برای خدا در پشت این نطاق آسمانی، یک زبرجد سبزی است که آسمان سبزه فام است. گفتم: نطاق چیست؟ فرمود: پرده است، و برای خدا در پشت آن هفتاد هزار عالم است، بیش از تعداد آدمیان و جنیان و همه فلان و فلان را لعنت می‌کنند

امیر المؤمنین فرمود: به راستی پشت قاف جهانی است که جز من کسی به آن نمی‌رسد، و من به هر چه در پس آن است احاطه دارم اگر بخواهم همه دنیا و سراسر هفت آسمان و هفت زمین را در کمتر از یک چشم به هم زدن بگردم، می‌توانم، به خاطر اسم اعظمی که نزد من است. و منم آیت عظمی و معجزه روشن



از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: بدانید که ذو القرنین در انتخاب دو ابر رام و سرکش مخیر گردید و او ابر رام را برگزید و ابر سرکش، برای مولای شما (مهدی) ذخیره گردید، راوی گفت: سؤال کردم: ابر سرکش کدام است؟ فرمود: ابری که در آن رعد و صاعقه یا برق وجود دارد و مولای شما بر آن سوار شود. بدانید که او بر ابرها سوار می‌شود و با این وسائل بالا می‌رود، وسائل آسمان‌ها و سرزمین‌های هفتگانه که پنج منطقه آن آباد و دو منطقه آن ویران است



جابر از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرد که شنیدم که می‌فرمود به جز این خورشید، چهل خورشید است که فاصله هر خورشید تا خورشید دیگر چهل سال است. در آن‌ها گروه زیادی هستند که نمی‌دانند خداوند آدم را آفریده یا نه. و به جز این ماه شما، چهل ماه است که فاصله هر ماه تا ماه دیگر چهل روز راه است. در آن‌ها گروه زیادی هستند که نمی‌دانند خداوند آدم را آفریده یا نه



معراج زمانی رسول اکرم

علامه مجلسی در مورد معراج جسمانی رسول اکرم نقل می‌کند که: هنگام برخاستن از زمین دامن یا پای مبارک پیامبر به ظرف آبی می‌خورد و آن ظرف واژگون می‌شود. اما بعد از این که پیامبر اکرم (ص) از معراج جسمانی باز می‌گردند مشاهده می‌کنند که پس از گذشت این همه زمان هنوز آب آن ظرف در حال ریختن روی زمین است



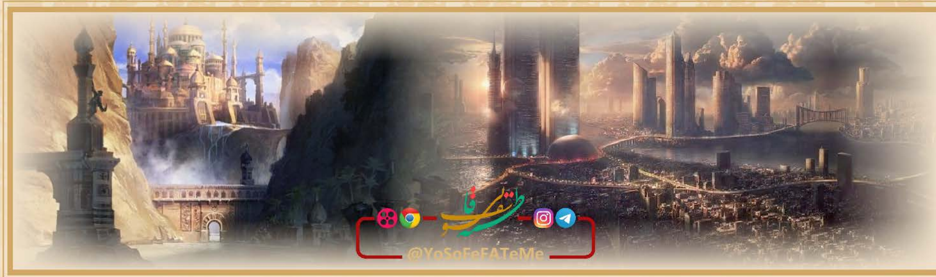
ملکوت دوازده گانه آسمان و ملکوت هفت گانه متصل به زمین

جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: از ایشان درباره این آیه «وَکَذَٰلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ» پرسیدم و به زمین نگاه می‌کردم. ایشان دستشان را به سوی آسمان گرفتند و فرمودند: سرت را بالا بگیر. من سرم را بالا بردم و به سقف نگاه کردم، در حالی که روزنه ای در آن ایجاد شد تا این که نگاهم به نوری درخشان افتاد، به طوری که نمی‌توانستم به آن نگاه کنم. سپس به من فرمودند: ابراهیم علیه السلام این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را مشاهده کرد. پس از آن به من فرمود: به زمین نگاه کن. این کار را کردم. فرمود: سرت را بالا بگیر. پس من سرم را بالا گرفتم که ناگهان دیدم سقف در حالت اولیه‌اش می‌باشد. پس از آن دستم را گرفتند و مرا از خانه ای که در آن بودم خارج کردند و وارد خانه ای دیگر کردند، پس لباس‌هایی را که بر تن داشتند در آوردند و لباس‌های دیگری پوشیدند



ملکوت دوازده گانه آسمان و ملکوت هفت گانه متصل به زمین

و به من فرمودند: نگاهت را پایین بینداز. من نگاهم را پایین‌انداختم. فرمودند: چشمانت را باز نکن. من برای یک ساعت منتظر شدم. سپس فرمودند: آیا می‌دانی الان کجایی؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: تو در همان ظلمتی قرار داری که ذوالقرنین از آن عبور کرده است. به ایشان عرض کردم: قربانت گردم، اجازه می‌دهی چشمم را باز کنم تا تو را ببینم؟ فرمودند: باز کن. تو هیچ‌چیزی را نخواهی شناخت. چشمانم را باز کردم و ناگهان خود را در تاریکی و ظلمتی دیدم که نمی‌توانستم جلوی پایم را ببینم. سپس کمی راه رفتند و ایستادند و فرمودند: تو نزد عین الحیاتی (چشمه زندگانی) ایستاده ای که خضر علیه السلام از آن نوشیده بود. سپس به راه افتادیم و از آن جهان به جهانی دیگر وارد شدیم و در آن راه رفتیم و جهانی را دیدیم که مانند جهان ما دارای ساختمان‌ها و خانه‌ها و مردم بود. سپس به جهان سوم وارد شدیم که مانند جهان اول و دوم بود



ملکوت دوازده گانه آسمان و ملکوت هفت گانه متصل به زمین

تا این که وارد پنج جهان شدیم، سپس به من فرمودند: این ملکوت زمین است و ابراهیم علیه السلام آن را ندیده است. او ملکوت آسمان را دیده بود که از دوازده جهان تشکیل شده است. همه این جهان‌ها مانند همین است که دیدی و هرگاه امامی از ما رحلت کند، امامی دیگر در یکی از این عالم‌ها ساکن می‌شود، تا این که آخرین آنان یعنی امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در عالمی که ما در آن ساکن هستیم، حضور پیدا می‌کند. سپس به من فرمودند: نگاهت را پایین بینداز. سپس دستم را گرفت و ناگهان خود را در همان خانه ای که از آن خارج شده بودیم، یافتیم. آن لباس‌ها را درآورده و لباس‌های قبلی خود را بر تن پوشیدند و به مجلس قبلی برگشتیم. به او عرض کردم: قربانت گردم، چه وقتی از روز گذشته است؟ فرمودند: سه ساعت



ملکوت دوازده‌گانه آسمان و ملکوت هفت‌گانه متصل به زمین

محی الدین عربی در باب هشتم فتوحات می‌نویسد: از جمله‌ی عوالم، عالمی است که به صورت عالم دنیا آفریده شده و هرگاه عارف به آن چشم بدوزد، خودش را در آن می‌بیند. به این مطلب عبداللّه بن عباس در حدیث کعبه که از او نقل شده است، اشاره نموده است. کعبه خانه‌ای از چهارده خانه است. در هر زمینی از زمین‌های هفتگانه، خلایقی مانند ما زندگی می‌کنند، حتی بین آن‌ها ابن عباسی مانند من وجود دارد. این روایت نزد اهل مکاشفه صحیح است. هر کسی در آن عوالم زندگی می‌کند زنده و پایدار است. عارفان با ارواح خود به آن عالم وارد شوند و جسم خویش را در این عالم باقی می‌گذارند. در آن عالم شهرهای بسیاری است. برخی از شهرها، شهرهای نور نامیده می‌شود و از عارفان جز برگزیدگان آن‌ها وارد آن شهرها نشوند. هرچه خیر است و با قواعد عقلی سازگار نیست و ظاهر آن در این عالم وجود دارد، در آن عالم وجود دارد



حضور هم‌زمان امیرالمومنین در چهل مکان و مهمانی در یک شب ماه رمضان

مردی در روزی از ماه رمضان نزد علی آمد و گفت: امیرالمومنین، من می‌خواهم و قصد دارم امشب طعام خود را در منزل و با من افطار کنید. دیگری بر او وارد شد و از او چنین خواست، و به تمام آن‌ها پاسخ مثبت داد، بنابراین آن مرد بیرون رفت و دیگری وارد شد و همین‌طور چهل مرد همگی نزد او آمده و خواسته‌اند تا با او باشند. و هنگام اذان مغرب، علی علیه السلام وارد مسجد شد و پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند و هنگام خروج از مسجد، رسول خدا، دست او را گرفت و گفت: یا علی، می‌خواهم امشب با من افطار کنی و در اطاعت، وارد خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله شد. وقتی فردای آن روز، اصحاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع شدند و هر یک از آن‌ها به یاد آوردند که امیرالمومنین علیه السلام در شب با او افطار کرده بود و ادعا می‌نمودند که حضرت علی علیه السلام، مدت زیادی از شب در منزل آنان حضور یافته است



حضور هم‌زمان امیرالمومنین در چهل مکان و مهمانی در یک شب ماه رمضان

آن‌ها در این مورد بحث و جدل کردند، بنابراین به نزد رسول خدا رفتند تا از این حقیقت اطلاع یابند. مردی از اصحاب گفت: ای مردم ساکت باشید، زیرا دیشب امیرالمومنین هنگام افطار با رسول خدا بود. رسول خدا به آن‌ها فرمود: شما همه در آنچه که می‌گویید صادق هستید و من در آنچه که می‌گویم صادق هستم که علی دیروز با من بود و افطار می‌کرد. ای رسول خدا، حضرت علی چگونه در آن مکان‌ها به طور هم‌زمان حاضر شد، در حالی که او تنها یک نفر بود؟ رسول خدا فرمود: ای مرد؛ علی مظهر عجایب است، اگر چیزی شگفت‌انگیزتر از آن را در او دیدید، او را باور کنید، زیرا هر که به او شک کند منافق است و مردود می‌شود. و در حالی که آن‌ها در حال گفتگو بودند، جبرئیل نازل شد، گفت: ای رسول خدا، خداوند می‌گوید: به اصحاب خود بگو در این مورد سکوت کنند. زیرا روز گذشته امیرالمومنین با ما در افق اعلی و بالای عرش در حال افطار با الحور العین بود



سفر سلمان فارسی با حضرت مولانا امیرالمومنین به سرزمین های متصل به دنیا

سپس حضرت مرا به آن جزیره، کنار درختی برد که پای آن درخت سفره‌ای بزرگ از غذا بود که بوی مشک از آن به مشام می‌رسید. سلمان گوید: ناگهان پرنده بزرگی به شکل عقاب برجست و به حضرت سلام کرد و باز به جای خود بازگشت. پرسیدم: ای امیرالمؤمنین! این سفره چیست؟ فرمود: این سفره در این‌جا برای شیعیان ما گسترده شده است. گفتم: این پرنده چیست؟ فرمود: فرشته‌ای است که تا روز قیامت بر آن گمارده شده است. پرسیدم: ای سرور من! او در این‌جا تنهاست؟ فرمود: خضر روزی یک بار از کنار او گذر می‌کند. سپس حضرت دست مرا گرفته است و به سوی دریای دیگری برد. ناگهان به جزیره بزرگی رسیدیم که قصری در آن بود که یک خشت از طلا و خشتی دیگر از نقره و کنگره‌اش از عقیق زرد بود و در هر رکن آن هفتاد صف از فرشتگان بودند. آن فرشتگان به حضرت سلام کردند و حضرت به آنان اجازه داد که به جایگاه خود بازگردند



سفر سلمان فارسی با حضرت مولانا امیرالمومنین به سرزمین های متصل به دنیا

سلمان گوید: آن‌گاه امیرالمؤمنین وارد آن قصر شد و در آن قصر از درختان و میوه‌ها و نهرها و پرندگان و نیز انواع گیاهان داشت. امیرالمؤمنین شروع به قدم زدن کرد تا این‌که به آن سوی کاخ رسید و بر کنار برکه‌ای که در باغ بود، ایستاد. بعد از آن، به پشت بام آن قصر رفت. در آن‌جا تختی از طلای سرخ بود که حضرت بر روی آن نشست. ما بر قصر مشرف بودیم. ناگهان دریای سیاهی را دیدیم که موج‌هایش چون کوه‌های افراشته بودند. حضرت نگاه تندی به آن نمود و دریا هم‌چون کسی که جرمی مرتکب شده باشد، با نگاه حضرت از جوشش افتاد. گفتم: زمانی که به دریا نگاه کردید، دریا از جوشش افتاد. فرمود: دریا ترسید که در مورد آن، امری صادر کنم. ای سلمان! می‌دانی که این کدام دریاست؟ گفتم: نه. مولا فرمود: این همان دریایی است که فرعون و سران او در آن غرق شدند. آن شهر به وسیله بال جبرئیل به هوا برده شد و بعد هم در هوا پرتاب شد و بعد هم در ته این دریا سقوط کرد که تا روز قیامت در آن‌جا



سفر سلمان فارسی با حضرت مولانا امیرالمومنین به سرزمین های متصل به دنیا

امیرالمؤمنین خطاب به سلمان فارسی فرمود: آیا می‌خواهید چیز عجیبی را برایتان بنمایانم؟ گفتیم: آری. فرمود: چشمانتان را ببندید. ما چشمانمان را بستیم. سپس فرمود: چشمانتان را بگشایید و چشمهایمان را بازکردیم. ناگهان خود را در شهری یافتیم که تا آن لحظه شهری بزرگتر از آن ندیده بودیم. بازارهایش رونق داشت و مردمانی را در آن‌جا دیدیم که هرگز درشت اندام‌تر از آن‌ها ندیده بودیم. قامت آن‌ها به اندازه طول یک نخل می‌رسید. گفتیم: ای امیرالمؤمنین! این‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: بازماندگان قوم عاد هستند. آنان کافرانی هستند که به خداوند ایمان نمی‌آورند. خواستم آنان را به شما نشان دهم و این شهر و ساکنان این شهر را در حالی هلاک خواهم نمود که بی‌خبر باشند. پرسیدیم: بی‌دلیل آن‌ها را هلاک می‌کنی؟ فرمود: نه، بلکه بر آنان دلیلی دارم. سپس حضرت به آنان نزدیک شد و چون آنان حضرت را دیدند، قصد کشتن او را کردند؛ و این در حالی بود که ما هم آنان را می‌دیدیم و آنان هم ما را



سفر سلمان فارسی با حضرت مولانا امیرالمومنین به سرزمین های متصل به دنیا

سپس حضرت از آنان دور شد و به نزد ما آمد. آن‌گاه دستی بر سینه ما کشید و صاعقه‌ای آنان را فراگرفت. سلمان گوید: ما گمان کردیم که زمین واژگون شد و آسمان فرو ریخت و از دهانش صاعقه بیرون آمد. و در آن زمان هیچ کسی از آنان باقی نماند. پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین! خداوند با آنان چه کرد؟ فرمود: آنان هلاک گشتند و همگی به درون آتش رفتند. گفتیم: این معجزه‌ای است که نه مانند آن را دیده‌ایم و نه مانند آن را شنیده‌ایم. حضرت فرمود: آیا می‌خواهید که چیز عجیب‌تر از آن را به شما نشان دهم؟ گفتیم: ما هیچ‌کدام بیش از این تاب دیدن معجزه‌ای دیگر را نداریم. پس نفرین خداوند و نفرین همه نفرین کنندگان و نفرین همه مردمان و فرشتگان تا روز قیامت بر کسی باد که ولایت تو را نپذیرفته و به فضل و برتری تو و به منزلت تو در نزد خداوند ایمان ندارد. آن‌گاه درخواست نمودیم که ما را به موطن مان برساند. حضرت فرمود: ان شاء الله چنین خواهم کرد. حضرت به آن دو ابر اشاره نمود و ابرها به ما نزدیک شدند



سفر سلمان فارسی با حضرت مولانا امیرالمومنین به سرزمین های متصل به دنیا

پس حضرت فرمود: در جایگاه‌های خود قرار بگیرید. ما هم بر روی آن ابر نشستیم و خود روی ابر دیگری نشست و به ابر دستور داد تا ما را به سمت فضا ببرد. تا جایی که ما زمین را به اندازه یک درهم می‌دیدیم. سپس در مدتی کمتر از یک چشم بهم زدن، ما را در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آورد. ما ظهر هنگام و موقعی که مؤذن اذان می‌گفت، به مدینه رسیدیم، در حالی که درست هنگامی که آفتاب بالا آمده بود، از آن‌جا رفته بودیم. من گفتم: خداوندا، چه شگفت است؟ ما در کوه قاف بودیم که پنج سال از ما فاصله دارد. در حالی که در فاصله پنج ساعت از روز بازگشتیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر می‌خواستم تمام دنیا و نیز هفت آسمان را شکافته و در مدتی کمتر از یک چشم بهم زدن برگردم، چنین می‌کردم و این توانایی که دارم، به واسطه اسم اعظم خداوند است. در باب سفر قبل: از ایشان پرسیدم: ای امیرالمؤمنین! آیا ما به اندازه دو فرسخ(فرسخ؛ واحد اندازه‌گیری مسافت، تقریباً برابر با ۶ کیلومتر) راه پیموده‌ایم؟ فرمود: بلکه به اندازه پنجاه هزار فرسخ(۳۰۰هزار کیلومتر) راه پیموده‌ای و هزار مرتبه دور دنیا را گشته‌ای



حقیقت

اسرار آمیز

زندگی و حیات جاودان آخرت

تجربه نزدیک به مرگ درباره ورود به دیگر عوالم و خارج شدن از بعد مکان و مشاهده گذشته و آینده و معنای اسرار آمیز حیات و اطلاعاتی درباره هاله انرژی انسان‌ها؛ ما شروع به بالا رفتن کردیم و از یک پل یا رهگذر که حالتی مه گرفته و مرطوب داشت رد شدیم که برایم طراوت بخش بود. راهنمای من گفت که در شرف مردن هستم. ارواح دیگری را دیدم که از گذرگاه‌های مشابه در حال صعود (و ترک بدن خود) بودند. مکانی که در آن بودم کم نور بود و فضایی قهوه‌ای رنگ داشت؛ بین مشکی و قهوه‌ای و سفید. وجودی در آن‌جا با من صحبت کرده و به من گفت که در شرف عبور کامل (به سرای دیگر) هستم. ارتباط ما از طریق تله پاتی بود و آن‌ها هر فکر من را بلافاصله می‌دانستند و پاسخ آن‌ها همیشه اساسی، بدون حاشیه، و قطعی بود. آن‌ها آرام و کمی شوخ طبع و بدون زرق و برق و تظاهر بودند. در آن‌جا مرور زندگی‌ام شروع شد و می‌توانستم به طور همزمان تمام زندگیم را ببینم. زندگیم مانند یک فیلم با سرعت بسیار زیادی در جلوی چشمانم به نمایش درآمد. تنها کسی که در مورد من قضاوت می‌کرد خود من بودم. زندگی و تصمیماتم از دید آن‌ها واضح و آشکار بود، با اینحال آن‌ها به من اجازه دادند تا ریشهٔ تناقضات در اعمالم و وجود یا عدم احساس گناه در رابطه با اتفاقات زندگیم را بفهمم و درک کنم. آن‌گاه ما با سرعتی بسیار زیاد شروع به صعود کردیم؛ بدون این‌که هیچ اصطکاک یا نیازی به تلاش وجود داشته باشد. قسمت جدیدی از مسیر من شروع شده بود که شفاف و آرام و هموار بود. آرامش کاملی که در ضمیرم حکمفرما بود و همراهی دورادور ولی لطیف و مشوقانه راهنمایانم و وجودهای دیگری که آن‌ها را نمی‌دیدم برایم لذت‌بخش بود. سپس ما از ابر عظیمی که درون آن بودیم با سرعت خارج شدیم.

صداهای کیهانی و تیز و پژواک‌هایی خالص و عمیق را می‌شنیدم. نوری بسیار درخشان و سفید در مسیر ما بود که تقریبا رنگ براق متالیک داشت. نسیم ملایم و مطبوعی را درون خود حس می‌نمودم و رایحه‌های دل انگیز و معطری به مشامم می‌رسید. سپس به مرحله و سطح دیگری وارد شدم که در ابتدا در آن بدون هشیاری بودم ولی به سرعت به هوش آمدم. مانند این بود که از یک مرحلۀ پاک و خالص سازی عبور کرده بودم که در آن ابتدا هوشیاری خود را از دست دادم ولی به سرعت آن را باز یافتم. به مکانی وارد شدم که درخشندگی زیادی در زمینۀ آن وجود داشت. از درون آن مه سفید یک وجود فوق‌العاده درخشان به رنگ طلائی پدیدار شد. او من را با بالاترین خوشحالی و سروری که تاکنون حس کرده بودم در بر گرفت. این وجود هم زن و هم مرد بود و مانند خورشید می‌درخشید ولی با این حال درخشش او چشم من را آزار نمی‌داد. من با چنان احساس آزادی و شگفتی از زیبایی وجود او لبریز شدم که فکرم قادر به درک آن نبود و تقریبا احساس هویت و آگاهی شخصی‌ام را از دست دادم و در این احساس بی‌کران و عالی با او یکی شدم. این وجود پر از شفقت، به من دلگرمی می‌داد. او وجودی پر از قدرت، زیبایی، و انرژی خارق‌العاده بود ولی نمی‌توانستم صورت او را ببینم. من این احساس را داشتم که اگر صورت او را ببینم در آن‌جا خواهم ماند. با تعجب دیدم که او دست راست خودش را به سوی من دراز کرد. بین ما یک حفرۀ ژرف تاریک بود که می‌توانستم اگر بخواهم با گرفتن دست او و پریدن از روی آن عبور کنم و به آن وجود نور بپیوندم. ولی نمی‌دانستم که این کار را بکنم یا نه زیرا دیگر بازگشت امکان نداشت. عشق و نور و سروری که از او می‌تابید به حدی بود که تقریبا ورای طاقت و تحمل بود.

او به من گفت که می‌توانم بمانم یا بازگردم، تصمیم متعلق به خود من است. من تصمیم گرفتم که به زمین بازگردم. وجود نور با عشقی بدون پایان به من گفت که می‌توانم بازگردم. او به من گفت که آزادم که خود تصمیم بگیرم. وجود نورانی به من با مدارا و پذیرش نگریسته و به آرامی دستش را پایین آورد و به تدریج از من دورتر و کوچک‌تر شد. او وجودی از جنس عشق خالص، خرد و حکمت، و نور و انرژی بود. در آن لحظه یک در را دیدم که چند پله جلوی آن بود. من به همراه راهنمایانم از این در وارد شدیم. ما وارد نوعی سالن بزرگ کاملا تاریک شدیم. تاریکی آن فراتر از هر تاریکی بود که می‌توان تصور کرد. من پریده و با سرعتی سرسام آور سقوط کردم تا وقتی که وارد فضایی شدم که بسیار فشرده بود و فشار زیادی در آن‌جا حس می‌کردم. سرعت سقوط من غیر قابل تصور بود و فکر می‌کردم اکنون از این فشار و سرعت منفجر خواهم شد و احساسی مانند یک گوی آتشین داشتم. اصطکاک و سر و صدای آزار دهنده خش خش برایم غیر قابل تحمل بود. در اوج این سر و صدا و احساس سوزش، حاضر بودم که به جای تحمل کردن این احساس، مردن را بپذیرم. ولی راهنماهای من گفتند که آرام باش که به زودی به مقصد خواهی رسید. ناگهان وارد یک بعد لطیف شدم؛ مانند وقتی که وارد یک استخر آب گرم و مطبوع می‌شوید. من به سقوط خود ادامه دادم در حالی که صدای زیبای سمفونی مانندی از کریستال‌ها و زنگ‌های کوچک را می‌شنیدم. من مانند یک وزنه چند تنی با یک سقوط بسیار خشک و سنگین (به سمت بدنم فرو افتاده و خودم را در بدنم یافتم) من در تجربه خود تمام آیندهٔ خود را دیده بودم ولی از وقتی که به بدنم بازگشتم نمی‌توانم آن را به یاد بیاورم.

ولی وقتی که اتفاقی در حال رخ دادن است آن را به یاد می‌آورم و می‌بینم که دقیقا همانطور که دیده بودم اتفاق می‌افتد. ولی حافظهٔ من تنها چند لحظه قبل از وقوع آن اتفاق به من باز می‌گردد و فرصتی برای تغییر چیزی نیست... مورد دیگر از تجارب نزدیک به مرگ؛ من می‌دیدم که تقریباً هر چیزی از خود انرژی ساتع می‌کند، به‌خصوص گیاهان و تمام اشکال حیات جانوری (شامل انسان‌ها). انرژی در شهرها و قسمت‌هایی که مردم حضور داشتند کمترین بود. تعداد بسیار کمتری از انسان‌ها را نیز می‌توانستم ببینم که انرژی بسیار زیادتری داشتند و حتی می‌توانستند باوجودی که همراه من بود مکالمه کنند. من ارواح تاریکی را نیز دیدم. این ارواح سیاه محصور به زمین بودند و سعی می‌کردند که از انرژی بعضی از انسان‌هایی که روی زمین هستند تغذیه کرده و از روح آن‌ها استفاده کنند تا در سیر تکاملی ارواح وقفه ایجاد نمایند. به من گفته شد که من از شر این ارواح تاریک در امان خواهم بود اگر به عشقی که درونم است تمرکز و توجه کنم. این ارواح روی ما تأثیری نداشتند و تنها به ما نگاهی عصبانی کرده و از ما دور می‌شدند. من می‌توانستم سطح انرژی در هر فرد را ببینم. وجود نور به من توضیح داد که درخشش و انرژی هر روحی بستگی به پیشرفت و تکامل آن روح دارد. هر چه روح یک انسان پیشرفته‌تر باشد، نورانی‌تر بوده و رنگ‌های درخشنده‌تری را داراست. او گفت که موجودات والاتر می‌دانند که چگونه به ارواحی که در حول زمین محدود مانده‌اند کمک کنند تا آن‌ها نیز اگر انتخاب کنند، بتوانند پیشرفت کنند و خود را بالا ببرند. او به من گفت که تمامی ارواح (به مقادیر متفاوت) دارای این انرژی هستند.

او به من گفت که نوع انرژی من و او یکسان است ولی تا زمانی که من در قالب بشری هستم ارتعاش انرژی من از او پائین‌تر است ولی بازمان سطح انرژی من می‌تواند به او برسد، به‌شرط این‌که خود آگاهانه برای پیش برد و تعالی روحم قدم بردارم. او گفت که این سیاره بسیاری چیزهای پنهان دارد که انسان‌ها نمی‌توانند آن‌ها را با چشمان ببینند ولی ارواح می‌توانند. او به من حیات را در درختان نشان داد که من فقط در این حالت می‌توانستم ببینم... او به من توضیح داد که سیارهٔ زمین حقیقتاً زنده است و حیات و انرژی خاص خود را داراست و بشریت با انتخاب‌های خود می‌تواند روی انرژی آن اثر بگذارد. اگر این انتخاب‌ها هم سو و هماهنگ با انرژی زمین باشند، خوب است وگرنه می‌تواند به زمین و ساختار انرژی آن لطمه وارد کند. به‌عنوان نمونه او به من نشان داد که چگونه بشریت با نابود کردن سریع جنگل‌ها انرژی زمین را کاهش داده و به آن آسیب زده است. او گفت که زمین بسیار قوی است ولی از وقتی که انسان‌ها تصمیم گرفته‌اند تا از منابع آن به شکلی که با قوانین جهان هم سو نیست استفاده کنند، بسیار ضعیف شده است. انسان‌ها از روش زندگی هماهنگ و هم سو با طبیعت خارج شده‌اند ولی برای این‌که نسل بشر بتواند روی زمین باقی بماند باید یاد بگیرد که با طبیعت هماهنگ شود. او به من گفت که روح انسان روی زمین می‌تواند بسیار سریع‌تر از هر جای دیگر پیشرفت کند. بسیاری از درس‌هایی که روح انسان باید فرا گیرد نیاز به زندگی در عالم فیزیکی و فرم را دارد.

او گفت که همهٔ این چیزها با برای من شرح داده است تا وقتی بازگشتم بتوانم به دیگران روی کرهٔ زمین کمک کنم که دست به دست هم دهند و زمین را به‌هارمونی و آرامش بازگردانند، و آن‌چه انسان‌ها برای محقق شدن این هدف باید انجام دهند مهربانی و محبت در حق یک دیگر است... او اضافه کرد که خدا را نمی‌توان با چشم دید زیرا او همه جا و در درون همه‌چیز است. او گفت خداوند زمین را بسیار دوست دارد و در جهان هستی سلسله مراتبی بر قرار است که توسط آن نظم و ترتیب در جهان برپاست. او گفت مسیح یک مربی بزرگ بود که خدا به زمین فرستاد تا به انسان‌ها یاد دهد که چگونه با یک‌دیگر و با زمین رفتار کنند و راه خود را به‌سوی‌هارمونی و آرامش پیدا کنند. به من گفته شد انسان‌ها نقش مهمی در این‌هارمونی ایفا می‌کنند. با داشتن آزادی انتخاب، انسان‌ها این امکان را دارند که به جهان هستی خدمت کنند... نوری که در افق بود به سمت من گسترش می‌یافت. این نور چندان زیبا بود که کلمات توان توصیف آن را ندارند، و مانند خورشیدی با عظمت از پشت کوه‌ها بالا می‌آمد. گرمی عشق به درون من سرازیر می‌شد و هر نقطه و گوشهٔ درونم را پر می‌کرد و آن را دوباره نو می‌نمود. با گسترش نور، چشم انداز آن سر زمین نیز تغییر می‌کرد. دیدم که قسمتی از کوهستان باز شده و چندین آبشار زیبا از بین آن فوران کرد. ابرهای تاریکی که آسمان را پر کرده بودند با سرعت زیاد به عقب رفتند و ناپدید شدند و چمنزار و گل در حال پوشاندن زمین بود. درختان بزرگ و زیبائی در جلوی چشم من یکی بعد از دیگری از زمین بیرون می‌آمدند و پرندگان را دیدم که در آسمان اطراف پرواز می‌کنند و با حیوانات زیبای دیگری به طرف من آیند تا به من خیر مقدم بگویند. این باشکوه‌ترین و گرمترین استقبالی بود که می‌توانستم تصور کنم.

خداوند با گرمی و نور خود آن‌جا را پر می‌کرد و آرامشی عمیق من را فراگرفت. من از شدت شوق و شعف در حال گریستن بودم. درخشندگی نور او در آن مکان افزایش می‌یافت و برای مدتی به حدی رسید که تنها چیزی که می‌توانستم ببینم نور او بود که در گرمی و عشق آن غرق شده بودم... خاطره بعدی من این نور سفید گرداب مانند بود که در خود می‌پیچید و به سمت من می‌آمد، در حالی که زیباترین و خارق‌العاده‌ترین ملودی و موسیقی را به همراه داشت. با نزدیک‌تر شدن، این نور سفید از هم باز شده و از درون آن دره‌ای نمایان شد که زیبایی آن ورای هر واقعیتی بود که من با آن آشنا بودم. من از درون نور به سمت این دره اعجاب برانگیز صعود کردم که پر از سرسبزی و زیبایی و مملو از حیات و زندگی و انرژی بود. میلیون‌ها پروانه در آن‌جا در پرواز بودند و من که هنوز هیچ بدنی نداشتم و تنها یک نقطه (ضمیر) بودم بر بال یک پروانه بسیار زیبا سوار بودم و با او در این دره حرکت می‌کردم. این پروانه‌ها به دور چشمه‌ای از عشق و حیات با زیبایی غیرقابل توصیف و پر از انواع رنگ‌ها در چرخش و پرواز بودند. به یاد دارم که ما از ارتفاع خود کاستیم و در درون آن سرسبزی انبوه فرو رفتیم. همه جا پر از گل و غنچه بود و با نزدیک شدن ما این غنچه‌ها سر راه ما می‌شکفتند. بافت گل‌ها و رنگ‌های آن‌ها فوق‌العاده زیبا و غنی و متنوع بودند. ما دوباره ارتفاع گرفتیم و من از بالا صدها روح را دیدم که مشغول رقص بودند. آن‌ها لباس‌هایی ساده و ردا گونه به تن داشتند ولی با رنگ‌هایی بسیار زیبا، در حالی که شور و سروری فوق‌العاده در آن‌ها بود. کودکان بسیاری نیز در میان گل‌ها و چمن‌ها مشغول بازی و شادی بودند. این منظره یک جشن و فستیوال بزرگ و خارق‌العاده بود.

در آسمان بالا که رنگ مخملی سیاه داشت موجوداتی مطلقاً معنوی به شکل گوی‌های طلایی درخشانی شناور بودند. آن‌ها در شکل و الگوهای زیبایی صف‌آرائی و حرکت می‌کردند و در پشت سر دنباله‌ای از جرقه و تلالوهای طلایی به‌جای می‌گذاشتند. از آن‌ها زیباترین و مسحور کننده‌ترین سرود و آوای روحانی به گوش می‌رسید که مانند موج‌های پرقدرتی یکی بعد از دیگری به درون وجود من سرازیر می‌شدند. آن‌ها به تمام کسانی که در آن دره زیبا بودند انرژی و سرور می‌فرستادند. در آن‌جا مفهوم زمان با دنیا بسیار متفاوت بود. آن‌چه ما آن را ترتیب اتفاقات و علت و معلول می‌نامیم به این شکل وجود نداشت. مهم است که بگویم تمام این دره و مناظر بسیار واقعی‌تر، شفاف‌تر، و ملموس‌تر از این دنیا بود. در حقیقت این دنیا در مقایسه با آن مانند یک خواب و رؤیا است. بعضی از من می‌پرسند که چطور آن جهان واقعی‌تر از این دنیاست؟ آیا صحنه‌ها شفاف‌تر و با کیفیت بالاتری هستند؟ باید بگویم خیلی بیشتر از آن. شما در آن‌جا تنها افراد و چیزهای دیگر را نمی‌بینید، بلکه وجود آن‌ها را حس می‌کنید و با آن‌ها یکی می‌شوید تا قدرت احساس بودن را حس کنید. مرور زندگی نیز به همین شکل است. شما با افرادی که در زندگی تحت تأثیر قرار داده‌اید یکی می‌شوید تا تمام احساسات آن‌ها و اثرات رفتارتان بر رویشان را خود حس کنید، تا درس‌های مهم زندگی را که هنوز یاد نگرفته‌اید یاد بگیرید. این باعث رشد و تکامل خود شما و خود بالاترتان و خانواده ارواحی که از آن آمده‌اید می‌شود. در آن‌جا کسی در باره شما هیچ قضاوتی نمی‌کند و این تنها خود حقیقی و بالاتر شماست که در مورد اعمال شما قضاوت می‌کند.

مرور زندگی یک عبور سریع و سطحی بر روی یک سری خاطرات و تصاویر نیستند، بلکه زندگی کردن دوباره لحظات مهم زندگی با قدرتی بیشتر و به شکلی واقعی‌تر و دیدی گسترده‌تر از زمانی که در دنیا آن لحظات را زندگی کرده‌ایم است. درک این‌که هیچ چیزی برای ترسیدن وجود ندارد کلیدی است. اگر این را بفهمیم، می‌بینیم که جنگی بین خوبی و بدی و خیر و شر وجود ندارد. اگر حقیقتاً ببینیم که ما موجوداتی کاملاً الهی هستیم، می‌فهمیم که ما به سادگی به این دنیا می‌آییم تنها برای این‌که نور الهی را به تاریکی این دنیا بیاوریم و تاریکی در برابر نور هیچ قدرتی ندارد. این تنها چیزی است که نیاز داریم در زندگی بدانیم و بفهمیم... مفهوم زمان آن‌گونه که روی زمین است نبود و دیگر زمان وجود نداشت... به دنیایی دیگر که سرتاسر آرامش مطلق بود رفتم و در فضائی از خلسه و شعف کامل و عشق و قبول نامشروط غرق گشتم... در آن‌جا کانال حرکت فکر بود و بدون محدودیت‌های بدن فیزیکی، حرکات من روان و سریع بودند. تاریکی آن‌جا گرمائی مطبوع و احساسی دل‌نشین داشت و به نظر می‌رسید که انتهائی ندارد. در دوردست نوری به رنگ سفید و طلائی و بسیار باشکوه را دیدم که من را به‌سوی خود می‌خواند. من به‌سوی نور حرکت کردم و با نزدیک شدن به نور شعاع‌های آن به سمت من گسترده شدند تا به من خیر مقدم بگویند و من برای اولین بار متوجه شدم که زمان به معنائی که ما می‌شناسیم وجود ندارد. زمان و بودن ترکیبی بود که گذشته، حال، و آینده را در همین لحظه در خود داشت. احساسی از درک و دانش کامل در من نفوذ کرد و ذره‌ذره وجود من از عشق نامشروطی که ورای توصیف بود پر گشت و تمام سؤال‌های من جواب داده شدند.

در حالی که گرم ستایش زیبایی نور بودم بیشتر به‌سوی آن کشیده می‌شدم و احساس گرمی، و عشق و آرامش بی‌پایان را از سوی آن حس می‌کردم. احساس می‌کردم که به خانه و وطنم در نور بازمی‌گردم. قبل از این‌که بیشتر با نور ادغام شوم متوجه ارواح زیادی شدم. آن‌ها من را در بر گرفتند و با نرمی و دانش و هدایتشان در سفرم من را یاری کردند. یکی از این ارواح از سمت بالا و راست به من نزدیک شد... من زمین را ترک کردم و از آن‌جا به بعد به سرعت به طرف نور حرکت کردم. من جزئی از نور شده بودم. می‌توانستم برای ابد در نور بمانم و شاید هم ماندم، زیرا در آن‌جا زمان وجود نداشت و همه‌چیز به طور همزمان اتفاق می‌افتاد. سپس من متوجه حضور سه وجود شدم که از نور طلایی و زیبایی ساخته شده بودند. ما با هم یکی بودیم، ولی به نوعی در عین حال از هم جدا بودیم. آن‌ها گاهی شکل و قالبی داشتند و گاهی هم تنها یک نورطلایی خارق‌العاده دیده می‌شدند. در آن‌جا موسیقی زیبایی به گوشم می‌رسید، ولی نه مانند صدای موسیقی در دنیا، بلکه این ندا و آوا جزیی از همه‌چیز بود. به من مرور زندگیم نشان داده شد و فهمیدم که من در زندگی‌های متعددی در گذشته بوده‌ام که همه آن‌ها زندگی انسانی نبوده‌اند... ولی حقیقت این است که در سوی دیگر زمان و مکانی وجود ندارد. بالا و پایین و چپ و راست و دور و نزدیکی در کار نیست. زمانی نیز وجود ندارد و گذشته و آینده‌ای نیست، بلکه تنها شکوفایی ابدی این لحظه است... من نگاه کردم و منظرهای شبیه به یک کهکشان پر از ستاره در پیش روی من بود. بی‌نهایت نقطه درخشان و نورانی که من هم یکی از آن‌ها بودم. ما همه در آن‌جا حضور داشتیم و همه به هم متصل بودیم. روح هر انسان، هر حیوان، و حتی هر صخره و سنگی در آن‌جا بود. بله، یک تکه سنگ هم دارای حیات و روح است.

همه‌چیز از عشق ساخته شده است و دارای روح و حیات است. همه ما به هم متصلیم و در حقیقت همه ما با هم یکی هستیم. من هنوز من بودم، ولی با این حال ما و جمع بودم و همه ما خدا بودیم. نه این‌که من خدا باشم، بلکه من از جوهره خدا هستم و قدرت و توانایی او را درون خودم دارم. من به تنهایی خدا نبودم، ولی به نوعی با اتصالی که به همه داشتم جزیی از خدا بودم. همهٔ ما با هم آوازی میخواندیم که در حقیقت مناجات و ستایش الهی بود. این سرود و نجوا درباره‌ی عشق بود و چنان زیبا بود که زیباترین موسیقی‌های روی زمین در برابر آن ناشیانه به نظر میرسند... من برای ۸ دقیقه مرده بودم. زمان روی زمین به صورت خطی حس و اندازه گیری می‌شود. در سوی دیگر زمان به این گونه نیست. فرد در سوی دیگر درجات مختلف ارتعاش را تجربه می‌کند. در شرایط خالص و الهی ما به تمام آن‌چه که وجود دارد دسترسی داریم... من از توانائی‌های خارق‌العاده‌ای که در این حالت داشتم شگفت زده شده بودم. دید من ۳۶۰ درجه بود و قادر بودم چپ و راست و بالا و پایین و همه‌چیز را هم زمان ببینم. می‌توانستم روی یک نقطه خاص تمرکز کرده و آن‌را بزرگنمائی کنم. هم‌چنین من با سرعت فکر حرکت می‌کردم. برای رفتن به محلی یا پیش کسی تنها به فکر کردن نیاز داشتم و به محض فکر کردن فورا در همان‌جا بودم. رد شدن از میان دیوارها و عبور و حرکت در ماده خیلی برایم هیجان انگیز بود. افکار افراد را حتی قبل از این که دهانشان را باز کنند می‌شنیدم. تنها کافی بود روی کسی تمرکز کنم و افکارش را بخوانم... خدا به من نشان داد که او در حال ایجاد کردن، شکل دادن، و متحول کردن فُرم‌ها و جهان‌هاست، مانند هنرمندی که شاهکارهای خود را خلق می‌کند.

خدا یا روح خارج از زمان وجود دارد و برای بودن به هیچ چیزی نیاز ندارد، ولی زندگی خود را از طریق قالب‌ها بیان می‌کند. ما موجوداتی خلاق هستیم. هیچ عجله، نیروی بد، رقابت، سنگینی، یا نگرانی وجود ندارد این‌ها همه توهم است. زندگیِ ورای قالب و شکل که خدا است ابدی‌ست. به عبارت دیگر هیچ کاری نیست که تو، من، یا هر کس دیگر، انجام دهیم تا بتوانیم مانعِ بودن خودمان برای همیشه و همیشه به معنای واقعی کلمه بشویم دقیقا همانطور که الان هستیم. در واقع، ابدیت لحظه حاضر است و همیشه هم همین‌طور خواهد بود. زمان یک توهم ایجاد شده توسط زندگی است. هر چیزی که وجود دارد و یا اتفاق می‌افتد در لحظه‌ی حاضر است، از جمله هر طرح و خاطره‌ای از گذشته و آینده. اشکال (فُرمها) تکامل می‌یابند نه به خاطر این‌که زندگی آن‌ها را وادار به تکامل می‌کند به شکلی که در تصورمان باعث انجام کارها می‌شویم (با اراده شخصی قوی) بلکه چون زندگی خود را از طریق فُرم‌ها آشکار کرده و به این تجلی تداوم می‌هد. جهان وجود دارد، برای این‌که زندگی بتواند خود را از طریق توهم قالب‌ها به تجربه و شناخت برساند. ما انسانها یکی از قالب‌های بسیار تکامل یافته در جهان خودمان هستیم که زندگی از طریق آن میتواند ذات خود را به طور کامل ببیند... در واقع، ماهیت زمان این‌طور است که همه زمان‌ها یک زمان و یکی است. زمان از دید ابدیت به این شکل دیده و درک می‌شود... اکنون شرح آن برایم بسیار دشوار است، زمان دیگر وجود نداشت و فاقد ارزش بود... گذشته و آیند کاملاً بدون مفهوم بودند. من با شدت زیاد در «حال» سفر میکردم. «حال» همه‌چیز بود. من دیگر یک اسم نبودم (فرد، مکان یا شی) بلکه یک فعل شده بودم (یک فعالیت و حرکت). من بجای «رِی» در حال «رِی بودن» بودم.

این بهترین توصیفی است که میتوانم از بی‌زمانی ارائه دهم. «حال» بسیار زیباست... هریک واقعیت، ضمیر، و زمان و مکان خود را داشت. هر رشتهٔ نور در مرحله و جائی از مسیر به رشتهٔ دیگری از نور رسیده و با آن یکی شده و رشتهٔ نورانی جدیدی از آن‌ها شکل گرفته بود و رشته‌های دیگر هر یک با ضمیر خود، واقعیت خود، و زمان و مکان خود... همه مانند خاطره‌ای بود از گذشته، حال و آینده. همه با هم و هم زمان و هر یک در زمان و حقیقت خود. ولی به نوعی هر یک به کسی که هنوز در دنیا زنده بود متصل بود. من به مادربزرگم متصل بودم و او نیز در یک رشتهٔ نور جریان داشت. ولی مادربزرگم به شکل و فرم انسانی برای من ظاهر شده بود تا بتوانم او را ببینم (و با او راحت باشم و ارتباط برقرار کنم). مادربزرگم دستش را به سوی من دراز کرد. ما رشته‌های نور را دنبال کردیم و من خود یک رشتهٔ نور شدم. می‌دانستم که ما با سرعتی بسیار زیاد در حال حرکت بودیم با این‌که من احساس حرکت نمی‌کردم. ولی همانطور که در حال حرکت بودیم می‌توانستم پشت سرم، اطرافم و پیش رویم را ببینم... وقتی به عقب نگاه می‌کردم می‌توانستم رشته‌های نور را ببینم که از موجودات زندهٔ روی سیاره (زمین) و حتی از خود سیاره به خارج می‌تابیدند... من می‌توانستم اتم‌ها و ملکول‌ها را ببینم که به یک‌دیگر متصل می‌شدند و شکل‌های جدیدی از حیات و آگاهی را ایجاد می‌کردند... سپس ما به فضائی که از آن آمده بودیم بازگشتیم. من به نور و به مادربزرگم نگاه کردم. همه‌چیز باز شد و درخشید و به درون من جاری شد و از من گذشت و ...این قابل تغییر و صدمه زدن نیست. آن را نمی‌توان کنترل یا معوج کرد. توهم و تصوری راجع به آن وجود ندارد.

او این‌جاست و ما جزئی از اوییم و ... حقیقتاً هیچ چیزی برای ترسیدن وجود ندارد که همانا ما مورد عشق و علاقهٔ او هستیم. این قدرت چنان بزرگ است که تنها می‌توان او را خدا نامید.... ما بخشی از این آفرینش شگفت آور و با شکوه هستیم که هیچ کلامی برای توصیف آن وجود ندارد. مادر بزرگم به من نگریست و گفت «علت ابتلا و دردهای ما به خاطر این است که روح و ضمیرمان را از این قدرت (جهانی) جدا کرده‌ایم. درد ما مستقیماً متناسب با مقدار جدائی و فاصلهٔ ما از اوست. همهٔ ما آن را داریم و همهٔ ما با آن ساخته شده‌ایم...» ارواح دوباره اطراف من را پر کردند و ارتعاش آن‌جا شروع به قوی و قوی‌تر شدن کرد. تصویرهائی از زندگی من و بقیه نمایان شد. دیدم که چطور ما با مسائل بی‌ارزش، خشم، جنگ، ستم و قدرت طلبی، دروغ، و آزار دیگران خود را از او بریده‌ایم و زندگی خود را تلف کرده‌ایم. با جدا کردن خود از عشق (جهانی) ما به (خود و) دیگران آزار می‌رسانیم... ما برای خود واقعیتی دروغین ساخته‌ایم و از حقیقت رو گردان شده‌ایم و دیدم که چطور ما زندگی و قلب و ضمیر و فکر و روح خود را تخریب کرده‌ایم تا این توهم خود ساخته را تغذیه کنیم. اگر اشتباهات خود را قبول نکرده و باز نگردیم و خود را ترمیم نکنیم، این جدائی و فاصله ادامه خواهد یافت و به درد ما افزوده خواهد شد و ما برای پوشاندن (ظاهری) آن درد مستاصل‌تر و نیازمندتر خواهیم گشت... در لحظهٔ بعد، خود را در مرکز یک کرهٔ بسیار بزرگ یافتم، بزرگ‌تر از باشگاه ورزشی دبیرستانم. داخل این کره مانند یک صفحه نمایش بی‌انتها به نظر می‌رسید که در هر طرفی از آن صدها فیلم همزمان در حال پخش شدن بود. کاملاً با تصاویر تمامی زندگی‌ها و تجربه‌هایم احاطه شده بودم. در این کره به هرجایی که نگاه می‌کردم اتفاقات زندگی‌ایم را می‌دیدم.

نه تنها می‌توانستم آن‌ها را ببینم، بلکه می‌توانستم دقیقا همان حس‌ها، صداها، بوها و لمس کردن‌های همان تجربه و زندگی را احساس کنم. در این‌جا آغازی نبود و پایانی وجود نداشت. تمام لحظات زندگی‌هایی که داشتم و یا در آینده خواهم داشت را همزمان در تمام دور و اطرافم مشاهده می‌کردم و می‌توانستم همهٔ آن‌ها را همزمان دوباره تجربه کنم. تمام زندگی‌هایم از گذشته و حال و آینده به طور سحرآمیزی به هم متصل بودند... من در جهانی با ابعادی نامحدود، معلق بودم. چه احساس فوق‌العاده و غیرقابل وصفی بود، من در ابدیت لحظهٔ حال قرار داشتم! دیگر زمان و احساس رخ دادن اتفاقات به صورت پشت سر هم و به ترتیب وجود نداشت. تمام زمان‌ها، از گذشته، حال و آینده، در همین لحظه وجود داشت و تجربه می‌شد. در آن‌جا به آیندهٔ تمامی جهان و اتفاقات آن اِشراف داشتم، ولی نتوانستم خاطرهٔ آن را با خود به زمین بازگردانم. فقط می‌دانم که از سیارهٔ دیگری آمده‌ام که از نظر تکامل و درجهٔ رشد ضمیر و ادراک، از زمین بالاتر است. بعد از صرف زمانی در آن کره که به نظر ساعت‌ها می‌رسید، خود را دوباره در تونل یافتم، در حالی که به سمت نور حرکت می‌کردم. چه احساس حقیقتا خارق‌العاده‌ای بود! در واقع می‌توانستم درخشش، گرمی و عشق او را حس کنم، و با نزدیک شدن به او، در آن درخشش و عشق کامل غرق شدم... احساس این‌که چه کسی هستم در من مرتب افزایش و قدرت می‌یافت. زمان وجود نداشت، گویی زمان متعلق به جهان سه بعدی است. گویی گذشته، حال و آینده همیشه وجود داشته‌اند و همزمان رخ می‌دهند. برایم عجیب بود و هنوز هم درست نمی‌توانم آن را هضم کنم، من برای سه دقیقه مرده بودم ولی احساسم این بود که تجربه‌ام چندین ساعت طول کشید...

موجودات گروه، که پیرو رهبر گروه بودند، چشم، دماغ و دهن نداشتند. آن‌ها فاقد ساختارهایی بودند که انتظار دارید در یک بدن ببینید. گویی آن‌ها ارواحی درهم پیچیده و متلاطم بودند که درونشان پر از عذاب و تشویش و اندوه بود. رهبر آن‌ها جثهٔ بسیار عظیمی داشت. قدش حدود ۶ تا ۷ متر بود و رنگهای قرمز و نارنجی در او دیده می‌شد. او مونث یا مذکر نبود، بلکه یک هیولای عظیم و بدون جنسیت بود. گرچه او یک بدن فیزیکی نداشت، انرژیاش مانند یک موجود خیلی هوشمند ولی بسیار خبیث حس می‌شد؛ همچون یک قاتل زنجیرهای که قربانیان بیگناه زیادی را میکشد. می‌توانستم حس کنم که او عاری از هرگونه رحم و شفقت و پر از احساس انتقامجویی است. وقتی آن‌ها به من نزدیکتر شدند، صدای رهبر گروه را شنیدم که صدایی عجیب و پر از احساس خشم و تنفر بود. او واقعاً از من متنفر بود... من هم‌چنین می‌توانستم کمی از آینده را ببینم و دیدم که به زودی پدر و مادرم خبر مرگ من را دریافت خواهند کرد و دیدم که آن‌ها و خواهرم گریه می‌کنند. در تمام این مدت من آن‌چنان در این تجربه‌ها غرق شده و از اعجاب آن‌ها در شگرف بودم که هنوز واقعاً مطلب مردن خودم برایم جا نیافتاده بود. گذشت زمان کند شده بود و گرچه شاید تمامی این قضیه فقط ثانیه‌ای به طول انجامیده بود، برای من گوئی سال‌ها گذشته بود. همه‌چیز فوق‌العاده روشن و شفاف بود... در جائی از مسیر، ما به یک پل رسیدیم و تاکسی از زیر پل رد شد و من به دنبال آن از بالای پل رد شدم. در آن‌جا توهم و خیالی بودن این دنیا را دیدم. مانند یک وب سایت که با تمام تصاویر رنگارنگ آن و موسیقی و ویدیو و چیزهای دیگر بسیار زیباست ولی در حقیقت مشتی برنامهٔ کامپیوتری و عدد و رقم است.

به همین شکل این دنیا نیز جائی است که نامحدود به محدود می‌رسد، محدودی که از نامحدود بوجود آمده است و همه‌چیز از کلمات خدا شکل گرفته است. ولی حواس ما طوری طراحی شده که دنیا را این‌طور ببیند، درختان، آسمان، حیوانات، شهرها، رنگ‌ها... ناگهان یک دروازۀ بسیار عظیم در پیش رویم نمایان شد. شاید هم قبلا آن‌جا بود، ولی آن‌را ندیده بودم. در حقیقت تمام تجربه‌ام اینگونه بود. شاید تمام این چیزها همیشه در پیش روی من بوده‌اند، ولی قبلا توان دیدن آن‌ها را نداشتم. اگر بخواهم تخمین بزنم، درگاه حدود ۱۰۰ متر ارتفاع و ۷۰ متر عرض داشت. درگاه حالتی براق و سیال داشت، مانند یک آبشار؛ ولی هیچ مایع و آبی در آن نبود، و همزمان شفاف و غیرشفاف بود. می‌توانستم یک تونل بسیار تاریک و طولانی و خمیده را ببینم که از این درگاه شروع می‌شد و تا چشم کار می‌کرد ادامه داشت. درگاه و تونل متصل به آن از تاریکی عظیمی که آن‌جا را فرا گرفته بود عبور می‌کرد و در آن بود، ولی به نظر می‌رسید که به جایی ورای آن می‌رفت. من دستم را دراز کردم که درگاه را لمس کنم، با این‌که دستی نداشتم. با لمس کردن آن متوجه شدم که درگاه زنده است. می‌توانستم انرژی حیات را در آن حس کنم که به درون وجود من نفوذ کرده و جریان می‌یافت... کاملاً آگاه بودم که اکنون در یک کالبد فیزیکی قرار ندارم. من تنها یک موجود نامرئی و مانند یک گوی کوچک بودم. متوجه شدم که چقدر در برابر پهنای فضا و عظمت جهان کوچک و ناچیز هستم. زمان حالت عجیبی داشت. مانند این بود که زمان نبود، ولی با این حال زمان وجود داشت. احساس می‌کردم که تاریخ جهان را از ازل تا ابد میدانم، منجمله تمام تاریخچه و سرگذشت زمین و تمام وقایعی که روی آن اتفاقات افتاده است.

هم‌چنین فهمی مبهم و غیر شفاف از تاریخ سایر سیارات داشتم... بهشت یک پانوراما است که زیبایی آن از هر جهت تا بی‌نهایت ادامه دارد. ولی با این حال می‌توانستم همهٔ جزئیات را [حتی از فاصلهٔ دور] با وضوح و شفافیت ببینم. گویی فاصله مفهومی نداشت. چیزهایی مانند زمان، اندازه، فاصله، ... مفاهیمی هستند محدود و واقعا برای توصیف طبیعت بی‌نهایت بهشت [که در عالم مطلق است] قابل استفاده نیستند. من هر چیز را با دیدی ۳۶۰ درجه، و همزمان در تمام جهات می‌دیدم. برای توصیف درجهٔ شفافیت و هوشیاری در آن‌جا کلمات مناسب را پیدا نمی‌کنم. می‌توانستم شکفتن یک گل را در دامنهٔ کوهی در دوردست ببینم، گویی همین جا در پیش روی من بود. ما در دنیا فقط سطح همه‌چیز را می‌بینم، ولی در آن‌جا دید من در عمق نیز محدودیتی نداشت. تمام جنبه و جزییات این چشم انداز، سرشار از رنگ‌ها و صداهایی بودند که ورای زیبایی‌های این دنیا بود. آسمان، درخشنده و به رنگ عمیق آبی، ولی بدون خورشید بود... همان‌طور که من در آن باغ ایستاده بودم، دوباره متوجه زیبایی و درخشش رنگ‌های گل‌ها، درختان، و چمن آن‌جا شدم. رنگ قرمز قرمزتر، و صورتی صورتی‌تر و زرد زردتر (از دنیا) بود. رنگ‌ها زنده‌تر و درخشان‌تر از هر چیزی که هرگز دیده بودم بودند. هوا بوی معطر و شیرینی داشت و بسیار تمیز و خالص بود. لمس کردن چمن‌ها احساس خنک و مطبوعی داشت، مانند یک روز زیبای بهاری. پرنده‌ها بر روی درختان آواز می‌خواندند و من یک چشمه را دیدم که همان طور که جریان آب در آن از روی سنگ‌ها (در بستر چشمه) عبور می‌کردند، قطرات آن مانند الماس در نور آفتاب برق می‌زد. آوای یک موسیقی به گوشم می‌رسید که از هرچه هرگز شنیده بودم زیباتر بود.

در آن موقع متوجه شدم که هر چیزی (در آن‌جا) آوا و طنین خود را دارد. درختان، برگ‌های درختان، چمن، سنگ‌ها، جریان آب، پرندگان، و ... هر کدام آوای خاص خود را داشتند و وقتی که تمام آن‌ها با هم جمع و ترکیب می‌شدند، صدای آن زیباترین سمفونی بود که هرگز خلق شده است. خارق‌العاده‌تر این بود که همه و هرچیز در بهشت با آوا و سرود خود مشغول ستایش خداوند بود. این آوا و طنین از درون همه‌چیز به بیرون می‌تراوید و زیباترین چیزی بود که هرگز شنیده بودم. هنوز هم بعد از این همه سال گاهی که نسیم از درون شاخ و برگ‌ها عبور می‌کند، می‌توانم آن صدای بهشتی را (در ذهن خود) بشنوم و آن به من دوباره احساس همان فضای پر از عشق عمیق و فراگیر را می‌دهد. روح من (از آن) شفا می‌یابد و اوج می‌گیرد. در بهشت زمان وجود ندارد و به خاطر همین نمی‌دانم که هر قسمت از سفرم چقدر طول کشید. از طرفی به نظر می‌رسید که همه‌چیز خیلی سریع اتفاق افتاد، و از طرف دیگر هم به نظر می‌رسید که زمان متوقف شده است. احساس می‌کردم گویی یک سِرُم بزرگ از دانش و آگاهی به من وصل شده است. این همه اطلاعات و آگاهی به درون من سرازیر می‌شد، قبل از این‌که حتی کلماتی برای پرسیدن سؤال مناسب داشته باشم. من چنان احساس شعف و سرافرازی می‌کردم و علت و معانی همه‌چیز یکی بعد از دیگری برایم جا می‌افتاد. همه‌چیز بسیار ساده و منطقی بود... سپس من به طرف مرز باغ رفتم، جایی که شبیه به یک درهٔ باریک پر از درخت به نظر می‌رسید. می‌توانستم اشعه‌های طلائی نور را ببینم که از بین شاخ و برگ‌های درختان بلند بلوط و کاج می‌تابید. متوجه یک تنه درخت شدم که در کنار یک چشمه بر روی زمین افتاده بود و در نقاط مختلف در اطراف آن گل‌های کوچکی سبز شده بودند.

تعدادی میوه کاج و برگ‌های سوزنی کاج در آن اطراف بر روی زمین افتاده بودند. من به سمت تنه درخت رفتم و بر روی آن نشستم و به صدای جریان آب چشمه که بر روی سنگ‌های کف رودخانه رقص کنان در حرکت بود گوش فرا دادم. هوا باصفا و سبک بود و می‌توانستم صدای شیرین آواز پرندگان را بشنوم... پیش از بازگشت به دنیا، فرشتگان مرا به مرتبه‌ای بالاتر هدایت کرده و درس‌ها و آموزه‌های بیشتری به من آموختند، تا با مردم در میان بگذارم. اول این‌که چیزی به عنوان «زمان» وجود ندارد. آن‌چه «زمان» می‌نامیم، ساخته و پرداختهٔ [ذهن] انسان است و این ما هستیم که آن را بر خود تحمیل کرده‌ایم. دوم این‌که همهٔ ما در حقیقت با هم برادریم و تحت لوای یک پروردگار زندگی می‌کنیم. آن‌ها به من نشان دادند که مردم چگونه وقت گرانبهای خود را با جنگیدن بر سر آن‌چه «خدا» می‌نامند تلف می‌کنند؛ در حالی که [تنها] می‌بایست وجود او را تصدیق کرده و بدانند که خدا جز بهترین‌ها را برای ما نمی‌خواهد. سوم این‌که همهٔ ما مانند یک روح به هم پیوند خورده‌ایم. [اغلب] تصور می‌کنیم که مسئولیتی در قبال یک فرد غریبه نداریم، زیرا او را نمی‌شناسیم، اما ما در برابر یک‌دیگر مسئولیم. در اصل ما نیز همچون آن‌هاییم و همگی مانند یک شبکهٔ سیم‌کشی پیچیده، در هم تنیده شده‌ایم. به همین دلیل این عبارت آشنای قدیمی که می‌گوید: «هر چه کنی، به تو باز می‌گردد»، کاملا درست است. در این تجربه، فهمیدم که اعمال ما چگونه به دیگران آسیب می‌رساند و این‌که [عاقبت] چطور باید در قبال کردار خود پاسخگو باشیم. به لحاظ تئوریک، اگر ظلمی در حق کسی روا داریم و به همین دلیل آن فرد در انجام ماموریتی که برایش به دنیا آمده است شکست بخورد، خودمان مجبوریم جور وظیفهٔ او را به دوش بکشیم.

به همین دلیل اغلب می‌شنویم که افراد می‌گویند: «احساس می‌کنم چندین بار در این دنیا زندگی کرده‌ام.» درس چهارم این بود که هرگز نباید قضاوت‌های سختگیرانه نسبت به هم داشته باشیم. در بهشت، از این امتیاز برخوردار هستیم که درون افراد را همان طور ببینیم که خداوند می‌بیند؛ بنابراین درک خواهیم کرد که چگونه در پاسخ به شرایط خاص، واکنش هر کس ممکن است با ما متفاوت باشد. در یک صحنه، فردی بسیار خشک و عبوس به من نشان داده شد؛ اما وقتی به درون قلبش نگاه کردم، دیدم که او به لحاظ روحی آسیب دیده بوده و همین باعث شده که از ترس، با دیگران خشن و سختگیرانه برخورد کند. این آگاهی، باعث شد راحت‌تر درک کنم که رفتارهای نادرست دیگران دربارۀ «من» نیست و من آماج کردار آنان نیستم؛ بلکه رفتار آن‌ها، بازتابی از درون خودشان است... زمان به معنای معمول آن در این‌جا وجود نداشت. بعد «مکان» نیز وجود نداشت ولی با این حال جاهای مختلفی برای رفتن و دیدن بودند. می‌دانم که این به نوعی تناقض به نظر می‌رسد، ولی این تنها طوری است که می‌توانم آن را توصیف کنم: فضا بدون فضا، زمان بدون زمان. در آن‌جا فقط «بودن خالص» بود. به یاد ندارم که در آن‌جا چه کار کردیم، فقط می‌دانم که با هم بودیم و از آن فوق‌العاده لذت بردیم. به یاد دارم که این دنیاهای نور بسیار عظیم و پهناور بودند، بدون حد و مرز فردی یا خارجی. هر موجودی در آن‌جا دربارۀ همه‌چیز دانش کامل داشت. زیبایی و دلنشینی و دوست داشتنی بودن آن‌جا ورای توصیف بود. هر چیز و هر کس در آن‌جا از نور ساخته شده بود و همه‌چیز نور بود، با این‌که «چیزها» و «افراد» بودند. نور چیزی است که بهتر از همه به یاد می‌آورم، نور زنده و آگاه بود. یک نور زنده، که همه‌چیز و هر چیز بود، جوهر و حقیقت تمامی چیزها...

وقتی که با فرشتگانم بودم و به بدن روحانی و معنوی خود نگاه می‌کردم یک فرم کلی ساخته شده از نوری طلائی و سفید را می‌دیدم که می‌درخشید. نور سیال بود و رنگ‌های مختلفی را می‌شد در آن دید و به فرشتگان اطراف من متصل بود. احساس می‌کردم که به تمامی ستارگان و پهنۀ جهان هستی متصل هستم. من در آن واحد و هم زمان جزئی از همه‌چیز در جهان بودم... من احساس این ضمیر دوگانه را برای زمانی که از دید من ساعت‌ها به طول انجامید داشتم، ولی در حقیقت بیشتر از چند دقیقه نبود. به طور همزمان دوجا بودن برایم غریب و غیر عادی بود و خیلی تازگی داشت...

سفر در زمان

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که مقر حکومت ملکه سبا در یمن و مقر حکومت حضرت سلیمان در اورشلیم بوده است. اندازه گیری‌های دقیق کنونی نشان می‌دهد که فاصله یمن تا اورشلیم حدود ۲۰۳۴ کیلومتر است که هرچند با وسایل پیشرفته کنونی، پیمودن آن ممکن است بیش از ۳ ساعت به طول نینجامد، اما پیمودن این فاصله در کمتر از یک ثانیه (یک پلک زدن) ناممکن است. از ظاهر آیه چنین بر می‌آید که این‌جابه جایی که توسط فردی که عالم به علمی از کتاب بوده، بدون وسیله خارجی صورت گرفته است. اما اگر بخواهیم وسیله‌ای نیز برای این‌جابه جایی تصور کنیم، سریعترین وسیله نقلیه در آن زمان اسب بوده است و سریعترین اسب‌های مسابقه، سرعتی در حدود ۱۸ متر بر ثانیه معادل ۶۴/۸ کیلومتر در ساعت دارند. با این حساب، اگر بتوانند مسافت ۲۰۳۴ کیلومتری را به طور مداوم و بدون استراحت طی کنند، حدود ۳۱ ساعت طول خواهد کشید که قابل مقایسه با زمان کمتر از یک ثانیه که در آیه آمده است، نخواهد بود. اما در صورتی که این‌جابه جایی بدون ابزار خارجی صورت گرفته باشد، باید گفت که دانش بشری هنوز به چنین حدی نرسیده است که چنین امری را ممکن بداند، چه رسد به این‌که از کیفیت و چگونگی آن اطلاع داشته باشد.

قَالَ يَا أَيُّهَا المَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِی بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِی مُسْلِمِينَ * قَالَ عِفْريتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيکَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِکَ وَإِنِّی عَلَيْهِ لَقَوِیٌّ أَمِينٌ * قالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيکَ به قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِيَبْلُوَنِی أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ كَرِيمٌ "، نمل ۲۷۳۸-۴۰

گفت: «ای سران [کشور] کدام یک از شما تخت او را-پیش از آن‌که مطیعانه نزد من آیند برای من می‌آورد؟» * عفریتی از جنّ گفت: «من آن را پیش از آن‌که از مجلس خود برخیزی برای تو می‌آورم و بر این [کار] سخت توانا و مورد اعتمادم.» * کسی که نزد او دانشی از کتاب بود، گفت: «من آن را پیش از آن‌که چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم.» پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید، گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم. و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد، و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است«.

کلمات اصلی

یَأْتِینِی: مصدر "الإتیان" به معنی آمدن (راغب اصفهانی، ص۶۰)، با حرف "باء" متعدی شده است (آوردن).

عفریت: شریر و خبیث (همو،ص ۵۷۳)

یَرْتَدَّ: "ردّ" برگرداندن چیزی به ذات خود یا به حالتی از حالات آن (همو، ص ۳۴۸)

طرف: حرکت دادن پلک که از آن به نگریستن تعبیر می‌شود (همو، ص۵۱۷).

بیان اعجاز مطرح شده

چنانکه در آیات سوره نمل آمده، حضرت سلیمان از وجود قومی خورشید پرست آگاه شد و نامه‌ای برای فرمانروای آن قوم فرستاد و آن‌ها را به اطاعت فرا خواند.

ملکه سبا که از قدرت و اقتدار سلیمان آگاه شده بود، تصمیم گرفت که به جای مقابله، با فرستادن هدایایی با سلیمان مصالحه نماید. اما حضرت سلیمان هدایای وی را نپذیرفت و تهدید به لشکرکشی کرد. ملکه با عده‌ای از اشراف قومش تصمیم گرفتند به سوی سلیمان بروند.

سلیمان از سران کشور پرسید که کدامیک می‌تواند تخت ملکه سبا را پیش از رسیدن او، نزد سلیمان بیاورد؟ در پاسخ، دو نفر اعلام آمادگی کردند. ابتدا عفریتی از جن رو به سوی سلیمان کرد و گفت: "من تخت او را پیش از آن‌که مجلس تو پایان گیرد و از جای برخیزی، نزد تو می‌آورم. من بر این کار سخت توانا و مورد اعتمادم."

عفریت به معنی فرد گردنکش و خبیث است، و جمله"انی علیه لقوی امین" که از جهات مختلفی توأم با تأکید است (ان-جمله اسمیه-لام) نیز نشان می‌دهد که بیم خیانت در این عفریت می‌رفته، از این رو، در مقام دفاع از خود برآمده و قول امانت و وفاداری داده است.

دومین نفر مرد صالحی بود که دانشی از کتاب الهی داشت. چنانکه قرآن در باره او می‌گوید: "کسی که علم و دانشی از کتاب داشت، گفت من تخت او را قبل از آن‌که چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد". هنگامی که سلیمان آن را نزد خود مستقر دید، زبان به شکر پروردگار گشود و گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او را به جا می‌آورم یا کفران می‌ورزم (مکارم شیرازی،۴۶۸/۱۵).

در این آیات امکان جابه جایی اشیاء با سرعتی بسیار بالا مطرح شده است. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که مقر حکومت ملکه سبا در یمن و مقر حکومت حضرت سلیمان در اورشلیم بوده است.

اندازه گیری‌های دقیق کنونی نشان می‌دهد که فاصله یمن تا اورشلیم حدود ۲۰۳۴ کیلومتر است که هرچند با وسایل پیشرفته کنونی، پیمودن آن ممکن است بیش از ۳ ساعت به طول نینجامد، اما پیمودن این فاصله در کمتر از یک ثانیه (یک پلک زدن) ناممکن است. از ظاهر آیه چنین بر می‌آید که این‌جابه جایی که توسط فردی که عالم به علمی از کتاب بوده، بدون وسیله خارجی صورت گرفته است. اما اگر بخواهیم وسیله‌ای نیز برای این‌جابه جایی تصور کنیم، سریعترین وسیله نقلیه در آن زمان اسب بوده است و سریعترین اسب‌های مسابقه، سرعتی در حدود ۱۸ متر بر ثانیه معادل ۶۴/۸ کیلومتر در ساعت دارند. با این حساب، اگر بتوانند مسافت ۲۰۳۴ کیلومتری را به طور مداوم و بدون استراحت طی کنند، حدود ۳۱ ساعت طول خواهد کشید که قابل مقایسه با زمان کمتر از یک ثانیه که در آیه آمده است، نخواهد بود. اما در صورتی که این‌جابه جایی بدون ابزار خارجی صورت گرفته باشد، باید گفت که دانش بشری هنوز به چنین حدی نرسیده است که چنین امری را ممکن بداند، چه رسد به این‌که از کیفیت و چگونگی آن اطلاع داشته باشد.

در حالی که امکان سفر در زمان، هنوز در بین دانشمندان به عنوان یک احتمال مطرح می‌شود، افرادی بوده‌اند که ادعای سفر به گذشته، آینده و یا جهان‌های موازی را کرده‌اند. مبحث سفر در زمان همواره چالش‌های خاص خود را داشته است. برای مثال دانشمندان می‌گویند اگر شما به گذشته سفر کنید و پدر و مادر خود را به قتل برسانید، چه بلایی سر شما می‌آید؟ آیا شما نیز می‌میرید؟ ناپدید می‌شوید یا اتفاق دیگری برایتان خواهد افتاد؟

اما در مقابل ادعاهای سفر به آینده واقع گرایانه‌تر و قابل باورتر خواهد بود، چراکه آینده نامشخص است. به همین دلیل کسانی که ادعای سفر به آینده را دارند، غالبا پیش بینی‌هایی از آینده ارائه می‌دهند که باعث استحکام پایه داستان آن‌ها یعنی همان سفر در زمان باشد. در اصل اعتبار ادعای سفرکنندگان در زمان، همان به وقوع پیوستن پیش‌بینی‌های آن‌هاست. حتی زمانی هم که پیش بینی مدعیان سفر در زمان به وقوع نمی‌پیوندد، بعضی از آن‌ها این موضوع را مطرح می‌کنند که پیش بینی ما عامل اصلی تغییر در آینده بود و ما با هشدار خود، بشریات را نجات دادیم!

شناسایی مکان‌های مهم در کشور از جنبه دروازه‌های ورود به عوالم و یا مکان‌های حاوی اشیای معنوی

پیدا کردن رد پای اشیای مهم معنوی نظیر انگشترین سلیمانی (نرینگی و مادگی) و سایر اشیای سلیمان نبی و درفش کاویانی و گهواره مریم و ذوالفقار حضرت علی (ع) و...

پیدا کردن اسرار ورود به عوالم مربوط به اسماعیلیان و مغان ایران باستان

طایفه‌ای از جنیان شیعی وجود دارند که سال‌هاست بیش از ۷۰۰ سال که مرئی هستند اما اعتراف می‌کنم که تا آن زمان نشنیده بودم که جنیانی با قدی کوتاه در کشور مرئی شده باشند. اما با اینحال جوری وانمود نمودم که فقیر می‌دانم و بروز نمی‌دهم. پس از ملاقات با ایشان تحقیق نمودم و دریافتم که در سال‌های اخیر در چند نقطه دیگر کشور، جنیان مرئی شده‌اند و با خود اینگونه فکر نمودم که منظور ایشان یکی از این نقاط است.

اما باید بگویم که منظور ایشان هیچ کدام از نقاطی که فقیر فکر می‌نمودم نبود. اکنون پس از گذشت چهار سال از ملاقات با ایشان می‌دانم که ایشان کدام جنیان را می‌گفته! جالب است بدانید این جنیان مرئی شده با انسان زاد و ولد نموده‌اند و قد نسل جدیدشان (جنسان‌های متولد شده) بلندتر شده است. بسیاری فکر می‌نمایند که اینان کوتوله هستند اما کوتوله نیستند بلکه جنیان مرئی شده می‌باشند.

در این چهار سال در مورد آن‌چه که دشمنان به دنبالش بودند تحقیقات دامنه داری نمودم. بخشی از مجموعه رسائل خطی دودمان جلالیان را زیر و رو نمودم. هم‌چنین از اساتید مختلف خویش در این باره پرسش‌ها نمودم و البته از بعضی طرق دیگر که این‌جا نمی‌خواهم بگویم نیز برای یافتن پاسخ‌ها استفاده نمودم. اما حال نتیجه تحقیق ابتدا باید بگویم که جغرافیای قزوین و الموت، ارتباطی با جغرافیای استان سمنان ندارد.

از نقطه‌ای از خاک استان طهران، تا استان سمنان مجوعه‌ای از شهرهای زیر زمینی (حدود ۲۸ شهر) وجود دارد که متعلق به مغان ایران باستان بوده است. این شهرها صد دروازه به سوی عوالم مختلف نظیر عوالم جنیان و عوالم موازی مادی اما نامرئی دارد. مرکزیت این عوالم با شهری مادی و نامرئی است به نام صد دروازه پشمالو که این شهر، حالت مرکزی نسبت به سایر عوالم دارد. ظاهراً در این شهر زیرزمینی که از نظرها نیز پنهان است. گروهی از مغان ایران باستان از دوران‌های بسیار گذشته تاکنون زنده می‌باشند. و طوایفی از جنیان نیز با این مغان ارتباط دارند و از عالمشان به این شهر صد دروازه پشمالو راه وجود دارد.

بخش اعظم این شهرها و عوالم در زیر ناحیه ریگ جن قرار دارد که سال‌هاست مورد توجه غربیان قرار گرفته.

ظاهراً پایتخت اشکانیان که صد دروازه نام داشته از نام شهر صد دروازه پشمالو و حقیقت این شهر تاثیر گرفته و اشکانیان که خود جز طایفه مغان بوده‌اند. با این شهرها و عوالم ارتباطاتی داشته‌اند. هم‌چنین حسن صباح نیز با این صد دروازه پشمالو ارتباط داشته است.

حسن صباح هر که بود و هر اعتقادی که داشته عده‌ای وی را ایرانی و ضد اسلام می‌دانند که تشیع را دستاویزی برای اسلام ستیزی قرار داده بود. این نظر که بیشتر توسط اساتید ایرانشناس و پان ایرانیست‌های متعصب طرفداری می‌شود محلی از اعراب ندارد. زیرا اینان با قلب بیمار خویش بین اسلام شیعی و ایرانی بودن تناقض می‌بینند. بخشی از کتب و رسائل اسماعیلیه موجود است. امروزه بخوبی می‌توان عقاید اسماعیلیه را جدای از افراط‌ها و تفریط‌ها و بدون تحریف بررسی کرد. حسن صباح مطمئناً جزء طایفه مغان شیعه بوده. پیوند اسماعیلیه با آداب مغان ایران باستان و آن‌چه که حکمت گنوسی شیعه نامیده می‌شود امری قابل اثبات است. بین عقاید و آداب اسماعیلیه با عقاید فتیان نیز شباهت‌هایی وجود دارد.

مفهوم زمان یکی از اسرارآمیزترین مفاهیم در تاریخ فیزیک بوده است و در حال حاضر نیز از مسائل دشوار فیزیک معاصر به‌شمار می‌رود. ما می‌گوییم زمان را با ساعت اندازه می‌گیریم، اما تنها عقربه‌های ساعت را می‌بینیم نه خود زمان را و عقربه‌های ساعت درست مانند موارد مشابه دیگر تنها متغیرهای فیزیکی هستند.

بنابراین به یک معنا ما تقلب می‌کنیم، زیرا آن‌چه واقعا مشاهده می‌کنیم متغیرهایی فیزیکی هستند به عنوان توابعی از متغیرهای فیزیکی دیگر، اما ما آن را طوری نمایش می‌دهیم که انگار همه‌چیز در زمان تغییر می‌کند.

یکی از جالبترین افکار بشر، ایده جابجایی در بعد زمان است. البته اگر از یک بعد دیگر به قضیه نگاه کنیم همه ما مسافر زمان هستیم. همین الان که شما این را می‌خوانید، زمان در حول و حوش شما به پیش می‌رود و آینده به حال و حال به گذشته تبدیل می‌شود. نشانه‌اش هم رشد موجودات است. ما بزرگ می‌شویم و می‌میریم. پس زمان در جریان است. آلبرت انیشتن با ارائه نظریه نسبیت خاص نشان داد که این کار از نظر تئوری شدنی است. بر طبق این نظریه اگر شیئ به سرعت نور نزدیک شود گذشت زمان برایش آهسته‌تر صورت می‌گیرد. بنابراین اگر بشود با سرعت بیش از سرعت نور حرکت کرد، زمان به عقب برمی‌گردد. مانع اصلی این است که اگر جسمی به سرعت نور نزدیک شود جرم نسبی آن به بینهایت میل می‌کند؛ لذا نمی‌شود شتابی بیش از سرعت نور پیدا کرد. اما شاید یک روز این مشکل هم حل شود.

نسبیت عام به بررسی دستگاه‌های شتاب دار می‌پردازد. میدان گرانشی نیز یک دستگاه شتابدار است. در دستگاه‌های شتابدار فضا خمیده است، زیرا مسیر نور هنگام عبور از یک میدان گرانشی منحنی است که تحت عنوان فضازمان مطرح می‌شود. لذا فضازمان خمیده است و هرچه خمیدگی بیشتر باشد، ساعت کندتر کار می‌کند. یعنی در میدان گرانشی قوی تر، ساعت کندتر است.

در شکل زیر برای ساعتی که در ارتفاع قرار دارد و طبیعتا نیروی گرانشی در آن‌جا کمتر است زمان تندتر می‌گذرد. ولی برای ساعتی که در نیروی گرانشی بیشتر قرار دارد زمان کندتر می‌گذرد. طبق نظریه نسبیت عام، ساعتی که در یک میدان گرانشی قوی‌تر قرار دارد، کندتر از ساعتی کار می‌کند که در میدان گرانشی ضعیف‌تر قرار دارد.

"اینشتین صد سال پیش با ارائه نظریه‌ی نسبیت ثابت کرد که سفر به آینده امکان پذیر است. برای این کار باید موشک‌هایی ساخت که به سرعتی نزدیک سرعت نور برسند که در حال حاضر از نظر علمی امکان پذیر نیست. ولی جای شکی نیست که این مشکل فقط مشکل فناوری است و در آینده توانایی سفر به آینده امکان پذیر خواهد بود".

"زمان مانند یک رود در جریان است و اینگونه به نظر می‌رسد هر کدام از ما در میان این جریان در حرکتیم، اما از دیدگاهی دیگر می‌توان گفت زمان در مکان‌های مختلف سرعت جریان متفاوتی دارد و این کلید اصلی سفر به آینده است. اینشتین برای اولین بار این ایده را که مکان‌هایی وجود دارند که در آن‌ها سرعت زمان کاهش یا افزایش پیدا می‌کند، در حدود صد سال پیش مطرح کرد، وی کاملا درست فکر می‌کرده است. اثبات آن نیز در سیستم ردیابی ماهواره‌ای زمین است که آشکار می‌کند زمان در فضا از سرعت بالاتری برخوردار است و می‌توان از این اصل برای سفر به آینده استفاده کرد".

یکی از آسانترین راه‌هایی که نسلهای آینده می‌توانند از آن طریق به آینده سفر کنند حرکت با موشک‌های سریع است.

اگر نوادگان ما بتوانند موتورهایی طراحی کنند که بتوانند سرعت را تا کسر قابل توجهی از سرعت نور برسانند باتوجه به پیش بینی‌های نظریه نسبیت هرکسی که سرنشین این موشک تندرو باشد دیرتر از کسانی که برروی زمین‌اند پیر می‌شود. البته لازم به ذکر است که با قرار دادن ساعت‌های اتمی در هوا پیماهای جت این نتایج اثبات شده است و در حد تئوری و نظریه نیست و از نظر تجربی نیز به تائید رسیده است.

درحقیقت اگر دو انسان دوقلو جدا از هم یکی روی زمین و دیگری در یک فضاپیما که با سرعت نور بین ستارگان حرکت می‌کند، زندگی کنند، وقتی پس از ۲۰ سال نجومی همدیگر را پیدا کنند، این زمان به سال‌های زمینی برابر با ۲۰۰سال می‌شود. یعنی اگر این دوقلوها هنگام جدا شدن یکسال داشته باشند، پس از این مدت زمان برادر زمینی ۲۰۱ ساله و برادری که در فضا با سرعت نور سفر می‌کرد، ۲۱ سال خواهد داشت. درواقع می‌توان گفت که برادری که با سرعت نور سفر کرده است، به آینده برادر ساکن زمین پرش کرده است.

کرم چاله: یک سکوی دیگر گذر از زمان است که می‌تواند در عرض چند ساعت ما را چندین سال نوری جابجا کند. فرض کنید دو نفر دو طرف یک ملافه رو گرفته‌اند و می‌کشند. اگر یک توپ تنیس بر روی ملافه قرار دهیم یک انحنا در سطح ملافه به سمت توپ ایجاد می‌شود. اگر یک تیله به روی این ملافه قرار دهیم به سمت چاله‌ای که آن توپ ایجاد کرده است می‌رود.

این نظر انیشتین است که کرات آسمانی در فضا و زمان انحنا ایجاد می‌کنند؛ درست مثل همان توپ روی ملافه.

حالا اگر فرض کنیم فضا به صورت یک لایه‌ی دوبعدی روی یک محور تا شده باشد و بین نیمه بالا و پایین آن خالی باشد و دو جرم هم اندازه در قسمت بالا و پایین مقابل هم قرار گیرند، آن وقت حفره‌ای که هر دو ایجاد می‌کنند می‌تواند به همدیگر رسیده و ایجاد یک تونل کند. مثل این که یک میانبر در زمان و مکان ایجاد شده باشد. به این تونل می‌گویند کرم چاله. این امید است که یک کهکشانی که ظاهرا میلیونها سال نوری دور از ماست، از راه یک همچین تونلی بیش از چند هزار کیلومتر دور از ما نباشد. در اصل می‌شود گفت کرمچاله تونل ارتباطی بین یک سیاهچاله و یک سفیدچاله است و می‌تواند بین جهان‌های موازی ارتباط برقرار کند و در نتیجه به همان ترتیب می‌تواند ما را در زمان جابجا کند.

داستان اصحاب کهف دارای نکات بسیار زیبا و عجیبی می‌باشد. افرادی با بودن در مکانی خاص، زمان برای آن‌ها به گونه دیگر گذشته است. برای افرادی که خارج از این محیط قرار داشته‌اند ۳۰۹ سال قمری و برای افرادی که در درون غار بوده‌اند تنها یک روز گذشته است و یک چنین چیزی از نظر علمی با در نظر گرفتن امکان تغییر گرانش آن محیط به دلایلی خاص و در نتیجه تغییر گذر زمان برای کسانی که در درون غار بوده‌اند، کاملا قابل قبول می‌باشد.

همانطور که در بخش نسبیت عام مطرح شد نور به هنگام عبور از کنار یک میدان گرانشی بالا منحرف و خمیده می‌شود به این معنی که مسیرش تغییر می‌کند. اما نکته بسیار جالب آن است که در آیه هفدهم از سوره کهف، به زیبایی تغییر مسیر حرکت نور خورشید به هنگام عبور از کنار غار اصحاب کهف، بیان شده است.

و (نور) خورشید را هنگامی که طلوع کند می‌بینی که از مقابل غارشان به سمت راست میل می‌کند و هنگامی که غروب می‌کند (نورش را) از سمت چپ آنان می‌برد و متمایل می‌شود و آن‌ها در فضای وسیعی از آن غارند. این از نشانه‌ها و معجزات خداوند است. (کهف/۱۷)

به جمله:" این از نشانه‌ها و معجزات خداوند است" دقت کنید. که بلافاصله بعد از بیان تغییر مسیر نور خورشید بیان شده است. و به روشنی مشخص است که موقعیت (نور) خورشید به هنگام عبور از کنار غار، در آن مقطع خاص به علت تغییر گرانش در محیط غار، و یا هر عامل دیگر) دارای شرایط خاصی بوده است. و به هیچ وجه بیان موقعیت خورشید برای مشخص کردن موقعیت غار نمی‌باشد زیرا این روشی مناسب برای تعیین موقعیت غار نمی‌باشد و از طرف دیگر تابش نور خورشید در شرایط خاص باعث ایجاد تغییر خاصی برای افرادی که در درون غار بوده‌اند، نمی‌شود.

لازم به ذکر است این میدان گرانشی بالا در غار، تنها در کسری از ثانیه وجود داشته است که به همین دلیل تنها بر پرتو نور که دارای سرعت بسیار زیاد می‌باشد تاثیر گذاشته است. و لحظه اعمال این نیروی گرانشی بالا در زمان طلوع خورشید و در طی زمان بسیار ناچیز(لحظه رفتن به آینده) بوده است و هم‌چنین بعد از گذشت ۳۰۹ سال برای سایر افراد دقیقا در غروب چنان روزی، زمان حضور دوباره آن‌ها در غار بوده است. و تغییر در شرایط غار به هنگام غروب خورشید، باعث تغییر مسیر نور شده است.

در آیه هفدهم به نکته جالب دیگری نیز اشاره شده است.

" آن‌ها در فضای وسیعی از آن غارند" اما بودن در یک میدان گرانش بالا باعث کشیدگی می‌گردد و در میدان گرانشی بالا، ماده به کلی تجزیه و جزئی از آن میدان گرانشی می‌گردد، که به نوعی در این آیه به آن اشاره شده است.

در مورد این‌که غاری که اصحاب کهف در آن برهه از زمان در آن قرار داشته‌اند دارای شرایطی خاص بوده است در آیه زیر مشخص شده است:

...اگر بر آن‌ها اطلاع یابی (و از نزدیک ببینی) مسلما گریزان به آن‌ها پشت می‌کنی و همه وجودت از آنان پر از ترس می‌شود. (کهف/۱۸)

لازم به ذکر است که: سرعت گریز، حداقل سرعت ممکن برای یک جسم می‌باشد تا بتواند از میدان گرانشی جسمی دیگر فرار کند. آن‌چه از آیه مشخص است این است که غار در آن مقطع زمانی خاص دارای شرایط خاصی بوده است. هم‌چنین از آیات زیر مشخص می‌شود که گذر زمان برای اصحاب کهف با افرادی که خارج از غار بوده‌اند متفاوت بوده است. و این به خوبی نشان می‌دهد که اینگونه نبوده که آن‌ها هم مانند سایر افراد ۳۰۹ سال بر آن‌ها گذشته و در طی این زمان آن‌ها در خواب بوده‌اند، (مشکل تعذیه در این مدت) بلکه واقعا آن‌ها تنها یک روز در آن غار به خواب رفته بودند و به علت قرار گرفتن در یک میدان گرانشی بالا، گذر زمان بر آن‌ها کندتر گذشته و بعد از یک روز (معادل ۳۰۹ سال برای افرادی که خارج از غار بوده اند) که از خواب بیدار می‌شوند، احساس گرسنگی کرده و از میان خودشان، فردی را برای تهیه غذا انتخاب می‌کنند.

تله پورت به معنای جا به جایی ماده یا انرژی از یک نقطه به نقطه دیگر بدون طی مسافت فیزیکی فاصله بین آن دو نقطه است. برای مثال شما در شهر آ حضور دارید ولی بعد از چند ثانیه در شهر ب ظاهر می‌شوید. این حالت در بین عرفا شایع بوده است. مثلا عارفی در شهر نجف بوده و چند ساعت بعد در مشهد دیده شده است و طی الارض کرده است.

طی الارض مانند سایر قدرت‌ها می‌تواند از مسیر عبادت و هم‌چنین ریاضت‌هایی که عبادت محور نیستند و فرد فقط می‌خواد با پرورش قدرت ذاتی خود به این حالت برسد به دست آید. گفته می‌شود جادوگران به کمک اوراد و کمک جنیان هم می‌توانسته‌اند طی الارض کنند.

تله پورت و طی الارض در علم ماورا و مذهب در بین روحانیون ادیان گوناگون امری عادی بوده و برخی از مرتاضان هم توسط تمرین‌های ویژه می‌توانند این کار را انجام دهند و در یک چشم به هم زدن در نقطه‌ای دیگر از جهان ظاهر شوند.

سفر در زمان هم مشابه تله پورت است با این تفاوت که سفر جسم فیزیکی در مختصات زمان صورت گرفته و البته کمی دور از واقعیت است زیرا تا به حال کسی دیده نشده است که با جسم فیزیکی خود از آینده به زمان حال بیاید و اطلاعات خود را به ما منتقل کند. سفر در زمان بیشتر در حالاتی مثل پرواز روح و انتقال آگاهی به آینده و گذشته آن هم بدون تاثیرگذاری بر جهان ماده مشاهده می‌شود و تقریبا برای همه اتفاق افتاده که بخشی از آینده خود را در خواب ببینند.

در کتاب‌های خطی و جادویی، طلسم‌ها و اوراد مختلفی در مورد قابلیت تله پورت و طی الارض وجود دارد که به نظر نمی‌رسد به همین راحتی‌ها بتوان به کمک آن‌ها در یک لحظه به نقطه‌ای دیگر از جهان رفت زیرا در این صورت هر کس با در دست داشتن یک کتاب جادویی در بین کشورها سفر می‌کرد و نیازی به بلیط و ویزا نداشت.

روش دیگر انجام مراقبه‌های طولانی و انرژی دهی به چشم سوم توسط کریستال است که می‌تواند جسم فیزیکی را لطیف کرده و غالبیت انرژی معنوی بر مولکول‌های بدن باعث شود که مولکولها به اندازه نور مرتعش شوند و از حالت جامد خارج شوند و سپس با سرعت نور بر هر کجا که خواستیم سفر کنیم.

سال ۱۹۸۱ گروهی از کودکان با استعداد چین توانستند در یک آزمایش کنترل شده اشیایی همچون کاغذ و ساعت و گیره و ... را بدون آن‌که به آن‌ها دست بزنند و یا شعبده بازی کنند در مکان دیگری ظاهر کنند.

تله پورت و جا به جایی اشیا در خانه‌های جن زده هم زیاد دیده می‌شود به طوری معمولا صاحبان چنین خانه‌هایی اشیای خود را زیاد گم می‌کنند ولی بعد از چند روز آن‌ها را سر جای خود پیدا می‌کنند.

در دین اسلام برای طی الارض باید شایستگی‌های روحی و تزکیه نفس انجام داد. هم‌چنین مداومت در خواندن سوره توحید، تکرار ذکر یا خیر حبیب و محبوب و خواندن ذکر یونسیه می‌تواند به طی الارض کمک کند. البته این اذکار باید بسیار خوانده شوند و بیشتر ساعات روز مشغول خواندن آن‌ها باشید و به واجبات و ترک محرمات هم عمل کنید.

در رساله خطی اسدنامه دودمان جلالیان از عالمی تحت نام عالم الاسد یاد شده است. در این عالم شیرانی زندگی می‌نمایند که سابقا مهردین بوده‌اند. این شیران به مانند جنیان خلقتشان از آتش است و میرا هستند. (مانند ایزدان نامیرا و از اثیر نیستند) جثه این شیران تقریبا اندکی بیش از یک و نیم برابر شیران مادی است. یعنی اگر طول یک شیر نر آفریقایی را با احتساب دُمش ۲ متر و ۷۰ سانتی متر بدانیم. طول این شیران با احتساب دُمشان بین چهار الی پنج متر می‌شود. و قدشان نیز بیش از دو متر است.

رهبر این شیران در دوران کهن یعنی در عصر اسطوره‌ای تاریخ بشر نیمیان بوده است. (احتمالا همان شیر نیمیا که در اساطیر توسط هرکول رب النوع صورت فلکی جاثی در یونان کشته شد).

پس از نیمیان رهبر این شیران اصلان شد. اصلان بر آیین مهری بود. و در صدر اسلام توسط حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام مسلمان و شیعه حضرت شد. عالم این شیران یکی از دروازه‌هایش در دشت ارژن فارس و دیگری در شیران بیشه لرستان و دروازه دیگری در روم و دروازه دیگری در هند دارد و دروازه پنجمش که اصلی است نامشخص ؟ بر طبق این رساله خطی در آخرالزمان این شیران با چهار دسته از شیران اهریمنی دیگر به نام شیران آراو و آرامو و آرسیا و شیردال‌ها (شیر عقاب‌ها) که ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام را نپذیرفتند خواهند جنگید. (بنابراین شیردال‌ها که در تخت جمشید نیز تمثال سنگیشان وجود دارد در صف دشمنان امام عصر عجل الله می‌باشند)

هم‌چنین عالم الاسد بر طبق این نسخه خطی ارتباط تنگاتنگی با صورت فلکی اسد در آسمان شب دارد و باز شدن دروازه‌هایش با پدیدار شدن این صورت فلکی در پهنه آسمان شب در مکان دروازه‌های این صورت فلکی (لرستان و فارس و روم و هند و..) ارتباط تنگاتنگ دارد.

از سویی دیگر در بخشی از این رساله آمده که سرّ عالم الاسد در سوره مبارکه مدثر و آیات ۵۰ و ۵۱ {كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ ﴿۵۰﴾فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿۵۱﴾=گویی گورخرانی رمیده‌اند (۵۰)که از مقابل شیری فرار کرده‌اند (۵۱)} این سوره مبارکه قرار دارد.

بر طبق این رساله خطی گورخران در این آیه صورت فلکی است که بالای اسد قرار دارد. (احتمالا صورت فلکی‌ای که ما آن را را امروزه اسد اصغر، شیر کوچک می‌شناسیم)

و برای ورود به عالم الاسد باید از برج حمل سه اربعین همرا با ترک کامل جلالی در یکی از مکان‌های مورد نظر نشست. و هر روز سوره را به عدد... و هر شب سوره را به عدد.. خواند (بعضی از آیات نیز عدد مخصوص دارند) را و در شب هنگام طلوع صورت فلکی اسد با توجه به جایگاه کوکب قلب الاسد آیات ۵۰ و ۵۱ را به عدد ... خواند. (بدیهی است که چنین دستوراتی علاوه بر مشکل بودن و ضررها و خطراتی که دارد تنها برای افرادی می‌تواند موثر باشد که روح و جسمشان تطابق کامل با عوالم این موجودات را دارد و اهل دعوات هستند و روحی قوی دارند وگرنه برای مبتدی‌ها و حتی کسانی که حداکثر یکی دو عدد جن دارند. چنین ختوماتی جواب نمی‌دهد. و این خیال خام است.)

در بخشی دیگر از این رساله آمده کوکب قلب الاسد قتاله است. و لقب امیرالمومنین علی علیه السلام در نزد جلالیان قتالی است و این کوکب با حضرتش ارتباط تنگاتنگ دارد.

از سویی دیگر در بخشی آمده که سید جلال الدین در هندوستان با این شیران ارتباط داشته است. معنی شیر پیر میر امیر حضرت...

نکته ۱: بر طبق نظر استاد فقیر آیت الله شیخ محمدصابر... اهل لرستان جناب اصلان سال‌ها پیش فوت شدند و به رحمت خداوند رفته‌اند و امروزه رهبر این شیران شیعه، شیری به نام اسکوچ (eskooch) است.

نکته ۲: مرحله چهارم سلوک آیین مهری شیرمردی است. در نقش جام حسنلو و هم‌چنین جام کلاردشت شیرانی وجود دارند که بر روی کفلشان نشان چلیپا یا صلیب شکسته وجود دارد. این شیران علی الظاهر همان طایفه اصلان شیر می‌باشند. شیر در اساطیر مهری با ایزد مهر ارتباط دارد. اصلان شیر نیز مهر دین بوده است که به سلک شیعیان حضرت اسدالله الغالب امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در آمده است. و اکنون جناب اسکوچ رهبر این شیران شیعه است.

نکته ۳: این‌که نویسنده رمان نارنیا چگونه با نام اصلان شیر آشنایی پیدا نموده است و از کاسپین قزوین و یا تمدن کاسی‌ها در یکی از رمان‌های هفت گانه خویش نام برده است. جدا جای تعجب دارد. در هنر دوره کاسی‌ها در میان رودان و هنر ایلامی‌ها نقوش شیران گوناگونی بکار رفته است.

نکته ۴: عده‌ای اعراب که بعضاً از دشمنان حضرتش بودند. حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام را قتال العرب نامیدند.

و این بدلیل این بود که بسیاری از اعراب اعم از کفار و مشرکین و جهودان عرب زبان شبه جزیره در جنگ‌های عمدتا تحمیلی و غزوات رسول خدا صلّ اللّه و آله وسلّم توسط حضرتش به درک واصل شدند. طبیعی است که آن‌چه در سیره‌ها و تواریخ صحیحه آمده اکثر قریب به اتفاق این جنگ‌ها رویکرد دفاعی داشته و در دوران خلافت حضرتش نیز پیش از شروع جنگ‌ها ابتدا نصیحت صورت میگرفته است و دشمنان را دعوت به بازگشت از راهی که در پیش گرفته‌اند می‌نمودند و سپس پس از اتمام حجت و شروع جنگ توسط دشمنان جنگ‌ها آغاز می‌شده است. اما علی‌ای حال یکی دیگر از القاب حضرت امیرالمومنین علیه السلام اسدالله است. و شیر با برج اسد و با کوکب شمس ارتباط دارد. و برج اسد در تنجیم بیت شمس است. و حضرت امیر علیه السلام شمس الله نیز می‌باشند. کوکب مهم صورت فلکی اسد قلب الاسد قتاله هست. که بر شجاعت و جنگجویی و پیروزی در جنگ تاثیر بسزایی دارد. و این صفت در حد کمال در حضرت امیر وجود داشته است.

مکاتب علوم خفیه انجمن‌های مخفی که تحت تاثیر علوم هرمسی می‌باشند. استفاده از دانش نجوم به موازات علم حروف و اعداد رکن رکین این مکاتب است. آنان هم در معارف عرفانی و اسراری خویش تا حدی نجوم و تنجیم را وارد نموده‌اند و هم در دانش علوم غریبه شان تنجیم گرایی یک رکن بسیار مهم است. و طبیعی است که چون در ارتباط با موجودات عوالم مختلف به دانش معمول اکتفا ننمودند و سعی در ارتباط گرفتن با ایزدان و موجودات عوالم دیگر اعم از عوالم بالایی و زیرین و... نموده‌اند. برای این ارتباط همانگونه که در ماجرای عالم الاسد ملاحظه نمودید.

نجوم و صور فلکی آسمان شب بسیار مهم است. دقیقا بخشی از دانش ارتباطات آنان بر پایه دانش نجوم و تنجیم و اخترباستان شناسی است. و این دقیقا همان بخشی است که جهان اسلام در آن ضعف بزرگ و تاریخی دارد ضعفی به بلندای تاریخ اسلام. شما در آثار قبالایی و هرمسی یهودی و غربی نجوم گرایی را به طور بسیار جدی ملاحظه می‌نمایید اما در آثار عرفانی اسلامی حروف گرایی بسیار بیش از نجوم گرایی دیده می‌شود. ضمن این‌که علمای علوم غریبه کار متاخر ما آنقدر که به علم جفر و حروف و تکسیر اهتمام داشته‌اند. هرگز نجوم را که علم انبیایی نظیر ادریس علیه السلام بوده را جدی نگرفته‌اند. بیشتر دانشمندان منجم از میان علمای معاصر ما نظیر علامه سردار کابلی و علامه شعرانی تا علامه بزرگوار حسن زاده آملی و شاگردشان آیت الله علی زمانی قمشه ای، به علم هیئت (آسترونومی) مشغولیت داشته‌اند تا تنجیم (آسترولوژی). درست است که این بزرگان ناآشنا با علم تنجیم نبوده و نیستند اما تنجیم دغدغه شان نبوده و نیست و خواننده گرامی باید بداند که علم تنجیم علمی است که فرد باید حداقل سی سال از عمر خویش را وقف آن کند و چند هزار زایچه ببیند و مدام در حال رصد تاثیر ستارگان بر وضعیت افراد و کشورها باشد و دانش خود را اینگونه مدام بروز نماید.

نکته ۶: در داستان شیر فضه در اصول کافی از شیری یاد شده است که سفینه غلام رسول خدا صلوات الله علیه در روم با آن برخورد کرد و آن شیر در اثر تذکر سفینه به مسلمان بودن و این‌که غلام رسول خدا صلوات الله علیه می‌باشد از دریدن وی خودداری می‌نماید. و چون فضه شیری را در کربلا می‌بینند یاد آن شیر می‌افتد.

احتمالاً شیری که سفینه در روم می‌بیند از شیران خاندان اصلان شیر بوده است که شکل مادی بخود گرفته بود و رسول خدا صلوات الله علیه را می‌شناخته است. و با تذکر سفینه از دریدن وی خودداری نموده است. ما هم در روایات اسلامی و هم در داستان‌های جنیان داریم که من باب مثال جنیان به صورت مار بر زمین می‌خزیدند و با رسول خدا صلوات الله علیه یا حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام سخن گفتند به گونه‌ای که اصحاب حضرات هم ملاحظه نمودند. در داستان‌های عامیانه و واقعی هم از وادی جن بسیار شنیده ایم که ماری توسط فردی کشته شده که جن یا پری بود. بنابراین گاه جنیان و پریان توسط افراد عادی در هنگام مادی شدن کشته می‌شوند. زیرا آسیب پذیر می‌شوند. این‌جا خواننده گرامی باید دقت نماید که این بدان معنی نیست که هر ماری جن یا پری است که مریی شده است. اما گاه ممکن است جنیان و پریان به صورت مار مرئی ظاهر شوند. آن دسته از افرادی که با وادی دفینه نیز سر و کار داشته‌اند مسلما دیده یا شنیده‌اند که چون بر سر فلان جنس رفتند ماری بسیار بزرگ پیدا شد و بعضا اشکال خلق الساعه‌ای نیز گزارش شده است مثلا مار شاخ داشته یا در ناحیه گردنش پشم داشته و ... و این مارها پس از فراری دادن جویندگان گنج ناپدید شده‌اند. این مارها گاه اثر سیمیا و طلسم دفینه است اما در اکثر موارد موکلین نگهبان دفینه هستند. بنابراین شیران خاندان اصلان که امروزه رهبریشان با جناب اسکوچ است نیز توانایی مرئی شدن را داشته و دارند. به نظر شیر داستان فضه نیز یا خود اصلان یا از شیران خاندان وی بوده است که فضه توان مشاهده وی را داشته است و وی پس از تذکر فضه در واقعه کربلا شکل مرئی مادی بخود می‌گیرد.

زیرا در رساله اسدنامه نیز به حضور اصلان در کربلا اشاره شده است هر چند کیفیت آن و چند و چونش نوشته نشده است.

نکته ۸: دقت نمایید که ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام میزان و ملاک تشخیص دو جبهه حق از باطل است. و در تمامی عوالم این میزان ساری و جاری است. هم‌چنین صحنه نبرد آخرالزمان تنها منحصر در ما آدمیان نمی‌باشد و تمامی سه جهان و پنج ملک و نُه عالم در این نبرد نهایی درگیر خواهند شد.

نکته ۹: واعظ سبزواری در کتاب حیوان صفحه ۲۷۸۲۷۹ می‌گوید {پلنگ هر که را ببیند به او حمله می‌کند و او را می‌درد حتی اگر سید فاطمی باشد، لیکن شیر این حالت را ندارد و سادات علوی را نمی‌خورد.} باید از خود پرسید چرا نمی‌درد ؟ کدام شیر ؟ آیا همه شیران ؟ یا شیرانی که در سرزمین‌های اسلامی از فلسطین تا هند وجود داشته‌اند یعنی در مکان دروازه‌های ورود عالم الاسد، سادات را نمی‌دریدند؟! اگر اینگونه باشد پاسخش را باید در ماورا و اصلان و خاندانش جستجو نماییم. و این‌که این شیران چون مادی می‌شدند سادات را نمی‌دریدند. البته بخشی از شیران مادی عالم ما نیز به تبع شیران اصلانی از دریدن سادات مطمئنا خود داری می‌نمایند. زیرا تحت تصرف و تسلط اصلانیان هستند. اما بعید است که تمامی نوع شیر بر روی زمین مادی ما تحت تسلط شیران اصلانی باشند و از خوردن سادات علوی و فاطمی و محبین امیرالمومنین علی علیه السلام در شرایط عادی غیر اعجاز و تصرف و دعا ابا نمایند!

هر چند که ظاهرا مسئله دریده نشدن سادات توسط شیر در گذشته آنقدر معروف بوده که به عنوان یک امر قطعی در کتب نقل شده است.

نکته ۱۰: این‌که شیران آراو و آرامو و آرسیا دقیقا چه شیرانی هستند نمی‌دانیم. اما در الواح اساطیری و نگاره‌های هنری میان رودان ما چندین گروه از شیران را ملاحظه می‌نماییم که در ادامه تصاویر و توضیحاتی در باب این شیران را ملاحظه خواهید نمود. گروهی از این شیران بدنی شیرمانند و سری انسان گونه دارند. گروهی دیگر شیرعقاب‌ها هستند که بدن شیر و سری عقاب گونه دارند. گروهی دیگر شیر هستند اما هیکلشان عمودی است. یعنی بر پای می‌ایستند. گروهی دیگر شیراژدها هستند و گروهی شیرماهی و انواع گوناگونی از این موجودات عجیب و غریب در هنر میان رودان به چشم می‌خورد.

اصلان و خاندانش شبیه شیرهای معمولی هستند با جثه‌ای بزرگ‌تر و بال ندارند و جزو موجودات ترکیبی نیز نمی‌باشند.

مسئله دیگری که باید بدان توجه داشت. این‌که دروازه‌های عالم چهار دسته شیران آراو و آرامو و آرسیا و شیردال‌ها کجاست ؟ بعید است که در نقاط نام برده شده در رساله اسدنامه باشد و احتمالا باید در نقاط دیگری از خاک جهان باشد.

اژدر شیر (یا شیر اژدها) با پاهای جلویی مشابه شیر و پاهای عقبی مشابه پرنده و نیز دُم و بال، از دوره اکدی تا نو بابلی نشان داده می‌شود. من جمله در نقش برجسته دیوار معبد نینورته واقع پر کلهو (نیمرود امروزی). از آن‌جا که این مخلوق اغلب بوضوح مذکر نشان داده شده تطبیقهای پیشنهادی با لَمشتو Lamstu و تیامت Tiamat را می‌توان کمتر به حساب آورد احتمال دارد که این هیولا، اسکو) Asakku اسگ (Asagیا انزو) Anzo ایمدوگود (Imdugud بوده باشد.

پیشنهاد جدید ،این مخلوق را ناعیروی Nairu) اومو (Umu غرّان (چهار پای آب و هوا) و حیوان خدا ایشکور Iskur به دلیل دهان بسیار باز وی فرض می‌کند. اژدر شیر شاخداری با دم عقرب با اندک تفاوتی در هنر نو آشوری یافت می‌شود بر روی نقوش برجسته سنگی احتمالا متعلق به سناخریب واقع در مالتای، سه خدای مختلف روی چنین چهارپایی ایستاده‌اند که احتمالا آشور, Assur سین) Sin ناناسوئن Nanna (Suenو اَدَد) Adad ایشکور) می‌باشند.}(کتاب فرهنگنامه خدایان دیوان و نمادهای بین النهرین صفحات ۲۰۰ و ۲۰۱(

{اسطوره این صورت فلکی زیبا (اسد) و درخشان به خوان اول هرکول، قهرمان افسانه‌ای یونان، مرتبط می‌شود. هرکول در این مأموریت موظف بود شیری که در روستای نمیا موجب آزار و اذیت اهالی شده بود را از بین ببرد. جانور درنده عملاً شکست ناپذیر بود و پوست او سخت‌تر از فولاد مینمود. این شیر از اولاد تیفون، بزرگ‌ترین هیولای جهان بود. بنابر برخی داستان‌ها او توسط تیفون یا سگ اُرتس یا حتی توسط خدای ماه سلن زخم ناپذیر شده بود. غاری که شیر خوفناک و وحشی در آن می‌زیست و دو راه خروجی داشت و جانور درنده به راحتی می‌توانست خود را از یکی از دو دهلیز نجات دهد. اما هرکول که پهلوان دانایی نیز بود برای انجام مأموریتش ابتدا یکی از راه‌های خروجی را بست و بر سر راه خروجی دیگر به کمین شیر خطرناک و ترسناک نشست و دو ماه طول کشید تا او را پیدا کرد. هرکول با کمان خود نیزه‌هایی به سوی حیوان پرتاب کرد، ولی نیزه‌ها به پوست سخت جانور کارگر نیفتاد و کمانه کرد. او بالاخره موفق شد حیوان درنده را با دستان خود خفه کند.} (کتاب اساطیر یونانی و صور فلکی صفحات ۳۴ و ۳۵)

نکته۱۱: چهار دسته از شیران را در میان رودان مشاهده نمودید. شیردال‌ها، شیر اژدها (اژدر شیر)، شیردیوها و شیر انسان نما. اما دسته پنجمی هم ظاهرا وجود داشته است به نام شیرماهی‌ها که دارای سری شیرمانند و بدنی ماهی مانند می‌باشند.

نکته ۱۲: فرشته موکل عالم الاسد بر طبق رساله اسدنامه، فرشته آریل می‌باشد.

نکته۱۳: لقب پهلوان محمود خوارزمی ملقب به پوریای ولی نیز در نزد جلالیان قتالی است.

نکته ۱۴: لقب حیدر نیز که برای امیرالمومنین علیه السلام بکار می‌رود معنی شیر و شیر خشمگین را می‌دهد.

نکته۱۵: در بعضی روایت‌ها حکایت‌هایی مربوط به برخورد ائمه اطهار (ع) با شیر نقل شده است. که یکی از این روایات به نظر به شیران اصلانی مرتبط است چند فقره از این روایات را این‌جا نقل می‌نماییم:

{حارث همدان، که یکی از اصحاب با وفای امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، گوید: «روزی به همراه آن حضرت در بیرون یکی از محلّه‌های شهر کوفه قدم می‌زدیم که ناگهان شیری درّنده از دور نمایان شد و جلو آمد، پس ما راه را برای حرکت آن شیر باز کردیم. وقتی آن شیر نزدیک ما رسید، خود را در مقابل حضرت امیر علیه السلام خاضعانه روی زمین انداخت، در این هنگام حضرت علی علیه السلام خطاب به شیر کرد و فرمود: برگرد، حقّ ورود به شهر کوفه را نداری، هم‌چنین پیام مرا به دیگر حیوانات درّنده نیز می‌رسانی که آنان هم حقّ ورود به این شهر را ندارند؛ و چنانچه بر خلاف دستور من عمل نمائید، خودم در بین شما حکم خواهم کرد.

حارث همدانی گوید: تا زمانی که امام علی بن ابی طالب علیه السلام زنده بود، هیچ درّنده‌ای نزدیک شهر کوفه نمی‌آمد. موقعی که حضرت به شهادت رسید، زیاد بن أبیه، استاندار کوفه شد؛ و در آن موقع درّندگان از هر سو وارد کوفه و باغستان‌های آن شهر می‌شدند و ضمن این که خسارت وارد می‌کردند، به مردم هم، نیز حمله می‌کردند.} (منبع: شجره طوبی: ص ۳۳، مجلس ۱۲، هدایه الکبری: ص ۱۵۲، ص ۲/)

{و نیز ابن شهر آشوب روایت کرده از ابوحازم عبدالغفار بن حسن که: وارد شد ابراهیم بن ادهم به کوفه و من با او بودم و در این ایام منصور بود و اتفاقا در آن ایام حضرت جعفر بن محمد علوی(ع) وارد کوفه گشت و چون بیرون شد از کوفه که به مدینه رجوع کند، مشایعت کردند آن حضرت را علما و اهل فضل از اهل کوفه و از جملهٔ کسانی که به مشایعت آن حضرت آمده بودند سفیان ثوری و ابراهیم ادهم بودند و آن اشخاصی که به مشایعت آمده بودند جلوتر از آن حضرت می‌رفتند که ناگاه به شیری برخوردند که در سر راه بود. ابراهیم ادهم به آن جماعت گفت: بایستید تا جعفر بن محمد (ع) بیاید ببینیم با این شیر چه می‌کند؟ پس حضرت تشریف آورد امر شیر را به میان آوردند، حضرت رو کرد به شیر و رفت تا به او رسید، گوش او را گرفت و او را از راه دور کرد، آن‌گاه رو کرد به آن جماعت و فرمود: آگاه باشید! اگر مردم اطاعت می‌کردند خدا را حق طاعت خدا، هر آینه بار می‌کردند بر شیر بارهای خود را. فقیر (شیخ عباس قمی) گوید: که ظاهرا در این فرمایش حضرت تعریض باشد به ابراهیم ادهم و سفیان ثوری (هر دو از زاهدین منسوب به طایفه صوفیه هستند) و امثال ایشان}(منتهی الآمال ذکر امام ناطق جعفر صادق علیه السلام)

نکته: تا این‌جا دو حکایت یاد شده را می‌توانیم حمل بر ظاهر نماییم و بگوییم که این شیران، شیران وحشی بودند و ارتباطی به شیران اصلانی نداشتند. اما حال به حکایت زیر از حضرت باب الحوائج امام موسی کاظم علیه السلام توجه فرمایید:

}حمید طوسی می‌گوید:هارون الرشید ما را فرستاد تا حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را به قتل برسانیم. من وارد زندان شدم. آن موقع وقت نماز پیشین بود و آن حضرت نماز بجای می‌آورد. ناگهان بر جانب راست و چپ آن حضرت، دو شیر وحشی را دیدم. بسیار متعجب و ترسان گردیده و بازگشتم و جریان را برای‌هارون الرشید گفتم.هارون حرف مرا باور نکرد و چند نفر از معتمدانش را با من فرستاد. وقتی نزد موسی بن جعفر علیه السلام رفتیم آن شیرها را دیدیم که آن‌جا ایستاده بودند و قصد حمله به ما را نمودند. ما سریع بازگشتیم و به‌هارون الرشید خبر دادیم. او سوگند خورد که: اگر شما کسی را بر این قضیه مطلع بکنید، شما را عذاب خواهم کرد{«.

{پس در زمان زنده بودن‌هارون، ما جرأت نداشتیم به کسی این قضیه را بگوئیم ولی بعد از مردن او، دیگران را از این معجزه با خبر نمودیم.}
(منبع: خلاصه الاخبار هم‌چنین کتاب عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛)

نکته: به این حکایت خوب دقت نمایید. حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در زندان بودند و دو شیر وحشی محافظ ایشان بودند. طبیعی است که شیر وحشی نمی‌تواند از بیشه زار وارد زندان شود. مگر این‌که این دو شیر، شیرانی از جنس دیگری بوده باشند که توانایی متراکم و مرئی شدن را می‌داشته‌اند.

و بسیار محتمل است که این دو شیر در زندان از خاندان شیران اصلانی بوده‌اند که به حضرت خدمت می‌نموده‌اند. و از ایشان محافظت می‌کرده‌اند. البته می‌توانیم هم بگوییم شاید حضرت شیران را انشا نموده‌اند.

سطحی‌ترین و پست‌ترین درجه از عوالم هستی، همان عالم ماده یا عالم ناسوت است و به عبارتی همان جهان فیزیکی است که ما در حال حاضر در آن زندگی می‌کنیم. در عالم ناسوت، کیفیت‌های کامل ماده مثل حرکت و زمان و اشغال فضای فیزیکی دیده می‌شود. به ناسوت، حضرت شهادت مطلق (حضرت به معنی جهان چون همه عوالم و موجودات آن در محضر و حضور خدا هستند) نیز گفته می‌شود و عالم حس و محسوسات است.

برخی از علمای اسلامی، عالم ملکوت را همان عالم مثال یا برزخ می‌دانند. موجوداتی هم که در آن زندگی می‌کنند ارواحی هستند که در کالبد مثالی قرار دارند. یعنی وقتی کسی از بین ما می‌رود و فوت می‌کند روح او از بدن فیزیکی خارج می‌شود و در کالبد مثالی که شبیه بدن فیزیکی او است وارد شده و در جهان برزخ یا عالم مثال یا همان ملکوت زندگی می‌کند.

در این عالم، چیزهای مجرد مثل روح با ظاهر و آثار مشابه عالم ماده دیده می‌شود. البته در عالم ملکوت درست است که شکل و ظاهر وجود دارد ولی حرکت و زمان در آن تعریف نشده است و یا حداقل معیارهای گذر زمان با جهان مادی فرق دارد.

یکی از دلایل این‌که عالم برزخ چنین ویژگی دارد این است که روح و جسم دو ماهیت کاملا جدا دارند و سنخیتی بین آن‌ها دیده نمی‌شود.

بنابراین خدا عالم برزخ یا ملکوت را خلق نمود تا حد فاصل بین دنیا و عالم ارواح باشد و ارتباطات بین این دو عالم هم‌چنان پابرجا باشد. به همین دلیل است که ارواح می‌توانند به انسان‌های زنده موجود در عالم ماده یا ناسوت کمک رسانی کنند.

عالم قبر هم به نوعی همان عالم مثال است و منظور از این‌که روح فرد در قبر مورد سوال قرار می‌گیرد قبر فیزیکی این دنیا نیست بلکه حالت برزخی آن است.

دو نوع موجود در عالم ملکوت زندگی می‌کنند. یکی موجودات مجرده مانند فرشتگان در بخش ملکوت اعلی و دیگری موجوداتی با صور مقداری (مانند انسان‌های فوت شده) در بخش ملکوت اسفل یا عالم مثال. البته در برخی از منابع (مانند تفسیر عاملی) عالم جن و شیاطین را نیز همین ملکوت اسفل یا عالم مثال می‌دانند.

افراد زنده در هنگام خواب چنانچه سفر روح واقعی داشته باشند و رویاهای صادقه ببینند به عالم ملکوت سفر کرده‌اند.

عالم جبروت یا همان عالم عقل، دارای تجرد است و دیگر شکل‌ها و ظواهر مشابه عالم مادی در آن دیده نمی‌شود و هر موجودی که در آن است بدون غرایز بوده و عقل کامل است و کاملا تسلیم اوامر الهی است.

دو نوع موجود در عالم جبروت دیده می‌شود که به نام‌های کروبیان و روحانیان شهرت دارند.

کروبیان به قدری به ذات خدا شیفته‌اند که همیشه در حال عبادت او هستند و از خود بی‌خود می‌باشند.

آن‌ها نمی‌توانند در عالم فیزیکی دخل و تصرفی انجام دهند ولی می‌توانند واسطه فیض و برکت بین عالم بالا و پایین‌تر باشند به طوری که نور یکی از آن‌ها برای برکت دهی کل زمین کافی است.

روحانیان هم مانند کروبیان دارای تجرد هستند ولی بر عکس آن‌ها قادر هستند با این‌که موجودات مجرد و فارغ از شکل و ظاهر هستند در عالم اجسام دخل و تصرف کنند.

عالم لاهوت که به نام‌هایی چون عالم غیب و عالم امر هم شناخته می‌شود مختص خدا بوده و عالم خداوند و ذات او است. از جهان لاهوت است که دستورات و رحمت‌های بی‌شمار الهی نازل می‌شود و مرکز اصلی و مهم همه عوالم می‌باشد. اعتقاد به لاهوت تا حدودی در مسیحیت و ادیان قدیمی‌تر در نقاط دیگر جهان دیده می‌شود.

از این دیدگاه، دومی که بود نه اولی هست و نه سومی؛ اما عالم دیگری هست که اشراف بر این عالم دارد. اگر ما چنین تصور کنیم که عالم محسوسات سقف و مرزی دارد، وقتی از این مرز فراتر می‌رویم عالم دیگری است که بر این عالم احاطه دارد؛ نه تنها بر محیطش بلکه همانند کره‌های متداخل بر درونش هم احاطه دارد. در این صورت عالم محیط، تقدم و تاخرهای داخل عالم محاط را ندارد.

حتما شنیده‌اید که بعضی از اولیای خدا حوادث گذشته و بعضا آینده را نه تنها می‌دانستند، بلکه می‌دیدند. تفسیر این نکته این است که روح انسان موجودی فراتر از این قالب مادی است و خداوند قدرتی به آن داده که می‌تواند از عالم ماده فراتر برود. دراین حالت مثل آن کسی است که از بام بر جاده احاطه دارد. در این صورت برای او گذشته و حال و آینده یکسان است.

از بعضی از بزرگان نقل شده است که بعضی از اولیای خدا بعد از ریاضات و عبادت‌های خیلی زیاد موفق شده بودند که روز عاشورا را ببینند. این چه قدرتی است و از کجاست؟

تعبیری که به ذهن‌های ما نزدیک است این است که می‌گوییم: در لوح محفوظ یا لوح محو و اثبات است. این لوح، یک لوح معمولی نیست؛ بلکه عالمی است که همه این‌ها را می‌تواند یک جا در خودش جمع کند. آن کسی که با آن‌جا ارتباط پیدا کند می‌تواند حوادثی که در آن وجود دارد را ببیند

در بسیاری از فرهنگ‌های باستانی، از دروازه‌هایی به سوی دنیاهای دیگر و مدخل‌هایی به سیستم‌های ستاره‌ای سخن می‌رود که محل اقامت «آفرینندگان» آن‌هاست. دانش قراردادی می‌گوید این روایت‌ها فقط قصه و افسانه‌اند. اما اخیرا فایل‌های محرمانه FBI بیان می‌کنند موجوداتی از ابعاد و سیاره‌های دیگر از زمین ما بازدید کرده‌اند NASA . اعلام کرده «پورتال‌ها» به طور حتم در میدان مغناطیسی زمین وجود دارند و ما را به این فکر می‌اندازند که در داستان دروازه‌های کیهانی، پورتال‌ها و کرمچاله‌ها، درجاتی از حقیقت وجود دارد.

در سال ۱۹۹۶ توسط «خوزه لوئیزدلگا» کشف شد، وقتی که به عنوان یک راهنمای تور سعی داشت نقشه منطقه را یاد بگیرد. به گفته قبایل بومی شهرهای مارکا، زمانی «دوارزه خدایان»، درگاه ورود به «سرزمین خدایان» بوده است. دلگا می‌گفت پیش از آنکه به طور اتفاقی آن‌جا را پیدا کند، سال‌ها خواب دروازه‌ای را می‌دیده است.

او می‌گفت گذرگاهی که به این دروازه ختم می‌شود از مرمر صورتی ساخته شده و از در کوچک‌تری هم می‌گفت که نور آبی رنگی از آن ساطع می‌شد و به نظر می‌رسید به یک تونل درخشان و نورانی راه داشت.

این دورازه در واقع شامل دو درگاه تقریبا T شکل است. درگاه بزرگتر حدود ۷ متر پهنا و ۷ متر ارتفاع دارد و درگاه کوچک‌تر با طول دو متر در وسط آن قرار گرفته است. (این درها سنگی هستند.). اسطوره‌ها حاکی از آنند که در بزرگ‌تر برای خدایان است. در کوچکتر برای افراد میرایی است که از آن عبور می‌کنند و با گذر از آن نامیرا شده و به سوی زندگی میان خدایان می‌روند.

دروازه خدایان، یا Puerto de Hayu Marca بنایی است یک تکه سنگی که از یک صخره طبیعی کنده کاری شده است، این بنا با هفت متر ارتفاع و هفت متر عرض دارای یک طاق آشیانه‌ای کوچک دو متری در وسط می‌باشد که به آن دروازه یا مدخل خدایان گفته می‌شود و شبیه یک معبر سنگی غول پیکر با در کوچک کنده کاری شده در پایین است.

این بنای دروازه مانند در کوهستان Hayu Marca در جنوب پرو، نزدیک دریاچه تیتیکاکا (Titicaca) و در فاصله ۳۵ کیلومتری از شهر پانو (Panu)که در فرهنگ محلی از آن به عنوان "شهر خدایان" یاد می‌کنند، قرار دارد و با اینکه هیچ نشانه‌ای از شهر یا سازه‌ای در حوالی بنا یافت نشده است، این منطقه را با اسامی مثل "جنگل ارواح" یا "جنگل سنگی" می‌شناسند.

در سال ۱۹۹۶ لوئیس دلگادو مامانی (Jose Luis Delgado Mamani) که چند روز قبل به عنوان رهبر برای تورهای کوهنوردی مشغول به کار شده است.

برای یک کوهپیمایی به منظور شناسایی معابر جدید، عازم یک منطقه تپه‌ای در کوهستان شد، ولی پس از طی مسیری دچار حادثه شد و پایش لغزید و در حالی که به سمت پایین سقوط می‌کرد بر روی Puerto de Hayu Marca افتاد. مامانی داستان کشف خود و اولین مشاهده‌اش از بنای "دروازه ستاره ای" را اینگونه شرح می‌دهد: وقتی اولین بار چشمم به بنا افتاد در اثر ضربه دچار گیجی بودم و تقریباً در بیهوشی قرار داشتم. من داشتم عمارتی را می‌دیدم که از سال‌ها پیش بارها آن را در رویاهایم دیده‌ام. اما در آن رویاها، عمارت دارای معبری سنگ‌فرش شده با مرمر سرخ و مجسمه‌هایی در هر دو سویش بود. دروازه کوچک باز بود و از درون آن نوری خیره کننده به رنگ آبی می‌درخشید. من هم اینک به این نتیجه رسیده‌ام که آن نور، تجلی از خداوند بود... شما در مقابل این حادثه‌ای چه عکس العملی نشان می‌دهید؟

این کشف علاقه و کنجکاوی مورخان، باستان شناسان و یوفولوژیست‌ها را بسیار برانگیخته است، چرا که بومی‌ها ساکن این حوالی افسانه‌ای دارند که از این مکان با عنوان "گذرگاهی بسوی سرزمین خدایان" یاد می‌کنند. طبق این افسانه در زمان‌های بسیار قبل قهرمان بزرگ برای پیوستن به خدایان از این دروازه گذشت و به زندگی بدون مرگ پر از شکوه در کنار خدایان دست یافت. بعد از مدتی دروازه دوباره باز شد و قهرمان به همراه خدایان به منظور "سرکشی به سرزمین‌های پادشاهی" از آن گذشت و به زمین آمد. بومیان اعتقاد دارند دروازه هنگامی باز می‌شد که صفحه طلایی مقدس در مکان خاص خود در روی دروازه قرار گیرد.

البته باستان شناسان یک تو رفتگی کنگره دار به شکل دست انسان را در سمت راست در ورودی کشف کرده‌اند و فرضیه‌ای را مطرح کردند که معتقد است این تو رفتگی محل قرار گیری صفحه طلایی می‌باشد. همچنین این بنا از نظر ظاهری شبیه دروازه خورشید در تیواناکو (Tiwanaku)است. برخی باور دارند این مکان در ارتباط با پنج مکان باستان شناسی یک شکل + فرضی را ایجاد می‌کند که در طول فلات اطراف و دریاچه تیتیکاکا کشیده میشد.

افسانه دیگری هست که می‌گوید: "وقتی فاتحان اسپانیایی پرو را بدست آوردند و طلا و سنگ‌های قیمتی اقوام اینکا را به غارت بردند، یکی از کاهنان معبد هفت پرتو (Temple of seven rays) به نام آرامو مارو (Aramu Maru) به همراه دیسک طلایی مقدس که به "کلید خدای هفت پرتو" موسوم بود، از آن‌جا گریخت و در کوهستان‌هایو مارکا (Hayu Marca)مخفی شد. او بعد از چند روز آوارگی به دروازه خدایان رسید در حالی که مدخل آن توسط چند شمن نگهبانی می‌شد. او کلید خدایان را به آن‌ها نشان داد و شاهد مراسمی مذهبی شد که اثر جادویی صفحه طلایی را آغاز نمود و در نهایت دروازه ورودی شروع به باز شدن کرد. طبق افسانه از آنسوی دروازه تونلی از نور آبی رنگ درخشان به بیرون می‌تابید. کاهن آرامو مارو دیسک طلایی را تسلیم شمن‌ها کرد و بعد از آن ماجرا دروازه ورودی هرگز دیده نشد.

هر کسی این درب را ببیند متوجه وجود یک تو رفتگی کنگره دار در کنار ورودی می‌شود. این تورفتگی، این نظر را به ذهن متبادر می‌کند که این مضرس‌ها با کنگره‌های موجود در صفحه طلایی که کاهن همراه داشت مطابقت می‌کرده.

محققان هیچ دریچه یا شکافی که بتواند مدخلی برای ورود به درون کوه باشد را نیافته‌اند. پژوهشگران معتقدند این بنا دارای هیچ در یا گذرگاه زیر زمینی نیست و تمام دروازه به نظر می‌رسد از یک صخره واحد کنده کاری شده است. به علاوه چرا باید دری تعبیه شود که ظاهراً به هیچ جایی ختم نمی‌شود؟ بازدیدکنندگان این محل معتقدند دروازه ورودی Puerto de Hayu Marca ویژگی‌های اسرارآمیزی دارد. برخی ادعا می‌کنند در آن اشکالی از سیستم‌های ستاره‌ای یا چیزی مثل ستون آتش می‌بینند. برخی دیگر ادعا می‌کنند صداهای آهنگینی از آن می‌شنوند.

طبق پاول دامون (Paul Damon) محقق موسسه Truth Seekers International، از افسانه چنین بر می‌آید که خدایان (بیگانگان باستان) روزی دروازه ورودی را دوباره باز خواهند کرد تا به خدایان اجازه دهند به سفینه‌های خورشیدی خود بازگردند. پژوهشگران مسائل پارانرمال عنوان می‌کنند طی بیست سال گذشته این منطقه تحت بمبارانی از گزارشات مشاهده یوفوها و پدیده‌های پارانرمال دیگر بوده است. بسیاری بومیان شرحیاتی از مشاهده گوی آتشین آبی رنگ و دیسک‌های براق سفید می‌دهند که در اطراف دریاچه تیتیکاکا به پرواز در می‌آیند.

متوجه شده باشیم.

ما در لحظه‌های بیداری معنوی و گشایش قلب، بعد چهارم را تجربه می‌کنیم. زمان‌هایی که از درون آرامیم و حس روشنی داریم. وقتی همه چیز درون ما و در اطراف ما سبک‌تر و نرم‌تر می‌شود، یک‌جور حس در فضا بودن و تعالی.

در بعد چهارم زمان، دیگر خطی نیست، یک حس دائمی حضور در زمان حال هست، بدون هیچ علاقه و حتی آگاهی از گذشته و آینده. و زمان، انعطاف پذیر می‌شود. می‌تواند منبسط و منقبض شود که برای ما در بعد سوم بیش از حد شگفت انگیز است.

به ظهور رساندن، در بعد چهارم سریع‌تر اتفاق می‌افتد. وقتی به چیزی فکر می‌کنیم به سرعت خود را به ما نشان می‌دهد. به طور معمول وقتی احساس خوشی، عشق و سپاسگزاری را تجربه می‌کنیم به نوعی در آگاهی بعد چهارم قرار داریم.

بُعد پنجم را بُعد عشق توصیف کرده‌اند، بُعد زیستن کامل با قلب. برای ورود به بعد پنجم و ماندن در آن می‌باید تمام بارهای ذهنی و عاطفی را پشت در گذاشت. نه ترس، نه خشم، نه دشمنی و نه گناه در آن جایی ندارد هیچگونه رنج و احساس جدایی. تسلط بر روی فکر، پیش نیاز محسوب می‌شود.

به ظهور رساندن در بعد پنجم، در لحظه اتفاق می‌افتد. شما در باره چیزی فکر می‌کنید و آن حاضر می‌شود. افراد معمولا از طریق تله پاتی ارتباط برقرار می‌کنند و براحتی توانایی خواندن ذهن دیگران را دارند. تجربهٔ زمان، کاملا متفاوت است. بعضی‌ها می‌گویند «انگار همه چیز همزمان اتفاق می‌افتد.» هیچ فاصله‌ای میان گذشته، حال و آینده وجود ندارد.

بسیاری از ما احساس (و یا رویای) بودن در بعد پنجم را تجربه کرده‌ایم. این تجربه‌ها بسیار هیجان انگیز و امید بخش‌اند و ما را از مشکلاتی که گاهی در سفر از بعد چهارم به پنجم با آن‌ها روبرو می‌شویم عبور می‌دهند.

یک صفحه کاغذ رو تصور کنید بالای صفحه نقطه A و پایین صفحه نقطه B رو رسم کنید حالا با یک خط این دو نقطه رو بهم وصل کنید، این می‌شه مبدا و مقصد ما.

برای رسیدن از نقطه‌ی A تا نقطه B این خط باید طی بشه و راه دیگه‌ای وجود نداره.

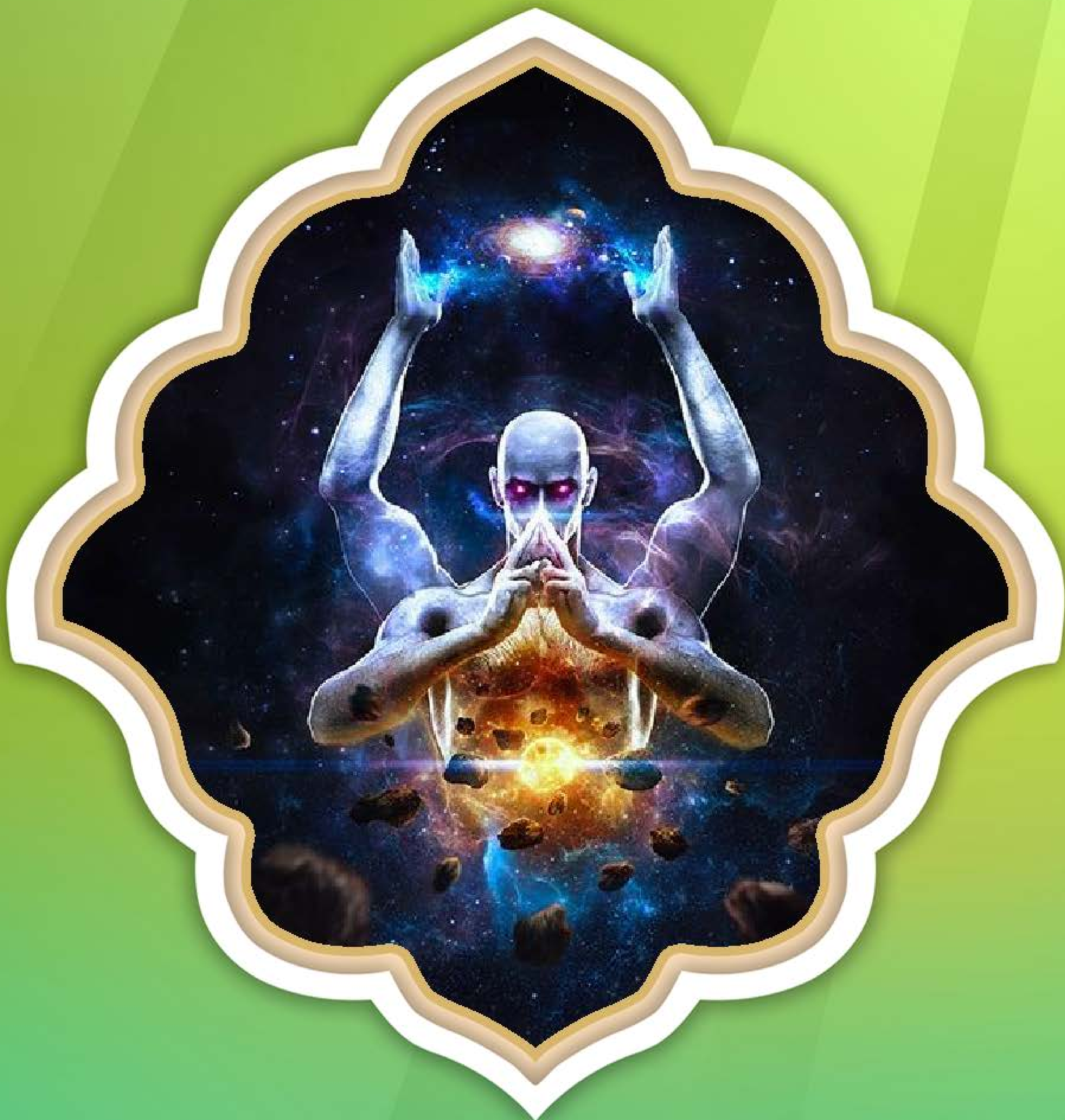
ولی کسانی که قدرت تله پورت یا طی الارض داشتن رو ببینید؛ (پیچیدن زمین) یعنی لازم نیست این مسافت طی بشه باید دو نقطه رو به هم نزدیک یا فضا رو خم کنید) ما هم اگر کاغذ رو از وسط تا کنیم نقطه A روی نقطه B می‌افته (با این دستور یک نفر می‌تونه دروازه زمان و مکان رو باز کنه.

ولی برای طی این مسیر انرژی مغناطیسی بسیار زیاد و قدرتمندی لازمه قدرت و انرژی که فرکانس مناسب از ارتعاشات الکترونیکی حیات رو در بر می‌گیره، که با بیان اسم اعظم توانایی پیدا می‌شه تا میدان فضا زمان رو خم و کنترل کنی.

ما در بعد سوم ساختار عالم زندگی می‌کنیم بعد مادی و دارای ساختار و طبیعت تشکیل‌شده (طول، عرض و ارتفاع) دانشمندان اعتقاد دارن که بعد چهارم از ابعاد تشکیل‌دهنده زندگی و حیات متعلق به زمان و محور گذر و ثبت اتفاقات و حوادث زندگی مادیه یعنی همان‌طور که ما توانایی حرکت در طول، عرض و ارتفاع در زندگی مادی داریم در سطح معنوی و عالم ماوراء طبیعه هم امکان حرکت و سیر در زمان رو داریم برای سفر در زمان احتیاج به انرژی و قدرت الهی و نیروی فرا الکترومغناطیسی و لایزال پروردگار داریم

تا با این وسیله توانایی‌رو داشته باشیم دروازه و تونلی برای ورود به بعد چهارم و دیگر ساختارهای تشکیل‌دهنده خلقت بزنیم این دروازه‌ها در مواقع و مکانی خاص امکان داره به وجود بیان و بازگشایی بشن و اضافه کنم که به وسیله فناوری و تکلونوژی‌های پیشرفته و مدرن انرژی حیات رو در مناطق خاص و حساب‌شده‌ای متمرکز می‌کنند تا راهی به سوی ابعاد ساختاری به وجود بیاد ممکنه دروازه‌ها از طریق فرآینده اتصال مجدد و انرژی قدرتمند و بزرگ مغناطیسی از پرتو خورشید و محیط الکتروسیته زمین در حالت ضربدری آمیخته و درهم فروریخته‌شن و برای بازگشایی و ایجاد دروازه هوشمند سفر در زمان و انتقال به مکان متصل به یک‌دیگر پیوند بخورن. بازگشایی یک دروازه نیاز به انرژی بالا و مستحکمی داره و می‌تونه روال عادی طبیعت دنیا رو دگرگون کنه و بهم بریزه و از بین ببره.

در ابعاد بالاتر زمان به مانند گذشت در دنیا نیست در آیات متعدد قرآن ذکر شده که امور (این جهان) را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند. سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمرید به سوی او بالا می‌رود یا در جایی دیگر ذکر شده فرشتگان و روح (آن فرشته مقرّب خداوند) به سوی او عروج می‌کنند در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است



اسرار ابعاد عوالم

بنده در خصوص سفر در زمان و دیگر عوالم متصل به دنیا مهارت و اطلاعات خاص و آن‌چنان ندارم ولی نظریاتی در این خصوص و گمان‌ها دارم که شاید برای محققین و پژوهش‌گران سودمند و کافی باشد. یکی از مهم‌ترین و پر سر و صداترین مبحث‌ها در خصوص سفر به گذشته است... سفر به گذشته و ایجاد تغیرات ریز و درشت در نظم جهان به هیچ‌وجه من الوجوح امکان‌پذیر نیست هم از لحاظ اعتقادی و هم از لحاظ علمی... شما یک ساختمان در حال ساخت را در نظر بگیرید زمانی که ساختمان در حال تکمیل و فرآینده استحکام‌سازی است آیا می‌توان آجری که در قسمت پایین و زیرین ساختمان است را بیرون آورد و در آن تغیرات ایجاد کرد؟ نه زیرا با کوچک‌ترین تغیرات در قسمت اولیه بنای ساختمان تمام نظام آن می‌تواند در کم‌ترین مدت زمان ممکن تخریب گردد و از بین برود... نظام و حالت ساخته شده‌ی زمان هم بر این وجه است... پس اگر کسی می‌خواهد در گذشته به‌رود و تغیرات بزرگی در آن ایجاد نماید باید قیامتی در نظام جهان وارد کند و از دوباره زندگی‌ها شکل و از سر گرفته و آن ساختمان عالم به کلی تخریب گردد و از دوباره ساخته شود...

در نظام آفرینش خداوند تبارک و تعالی اصول و قوانینی برای رسیدن به ابعاد و عوالم ناشناخته یا درگاه ورودی به جهان‌های موجودات ناشناخته وجود دارد که تنها متخصصان و حافظان گنجینه علم الهی برای دستیابی به آن شناخت و آگاهی لازم را دارند... ما برای ورود به این عوالم و جهان‌های غریب نه شناخت و نه دانش کافی داریم نه مهارت و نه استعداد لازم را در وجودمان احساس می‌کنیم... یکی از نکات قابل‌توجه‌ای که نظر حقیر را جلب کرده است ارتباط صورت‌های فلکی آسمانی با نقاط طلایی و خاص و منحصر به فرده عوالم زمینی و زیر زمینی‌ست... مسئله‌ای که اقوام پیشینه‌ی بشر با آن درگیر بوده و دست و پنجه نرم می‌کردند... مثلا در شهر ملعون بابل یا اهرام اعتقاد داشتند دروازه‌ای برای ورود به آسمان با سازه‌های شرک و اسرار آمیز وجود دارد که راه و مسیر را برای ورود شیاطین از آسمان دنیا به سمت و سوی ابعاد دیگر که بعد زندگی انسان در آن قرار داشت فراهم می‌نمود... یا در دین اسلام کربلا یا بیت المقدس را سرزمین و دروازه‌ای برای ورود و خروج ملائکه ارجمند الهی از هفت آسمان و عرش الهی معرفی کردند...

درباره باغ عدن این نظریه وجود داره که نقطه مرکزی زمین با سحابی و صورت فلکی Norh ارتباط و مطابقت هوشمندانه‌ای داره و می‌توان از این طریق پل ارتباطی و مسیر نوری رو به بهشت عدن آسمان زد و به آن دست یافت... تمامی ملل‌ها سعی و کوشش فراوانی برای رسیدن به این جایگاه اعلی و رفیع الشان دارن که در حال حاضر مشخص نیست به آن رسیده‌اند و نتیجه‌ای به دست آورده‌اند یا خیر؟... با توجه به مطالعاتی که داشتم حدسم بر این فرآیند است که انجمن‌های مخفی با توجه به آشنایی با علوم غریبه و دیگر علوم‌های مادی به مانند فیزیک و شیمی که از گنجینه علوم عظیم الشان اهل‌بیت عصمت و طهارت نسخه‌برداری و الهام شده شهرهایی نامریی در کرانه‌های آسمان ساخته‌اند و دارند که این جریان بسیار فوق‌سری بوده و ذره‌ای از این اسرار توسط هیچ‌یک از انجمن‌ها فاش و اظهار نگردیده و نتیجه این مبحث همچنان نامعلوم و نامشخص است اما با توجه به مشاهدات و روایات شهرهای نامریی در آسمان وجود دارند که برگزیدگان انجمن‌های جادوگری با مرکب‌هایی هم‌چون سفینه‌فضایی در آن رفت و آمد می‌کنند و اگر در آسمان شب نوری مشکوک در آسمان مشاهده کردید شک نکنید

که متعلق به شهرهای نامریی در فضای آسمان است... در تمام این‌ها اسراری وجود دارد که پیامبران و رسولان عظیم الشان الهی از جانب خداوند یکتا موظف بودند تا سکوت نمایند و رازی از این جریان به عموم افراد نرسانند زیرا استفاده نادرست و اشتباه و ناآگاهانه از آن صورت می‌گرفت و تقدیرات ناسازگار می‌شود... من احساس می‌کنم طبیعت دنیایی که ما در حال زندگی بر آن هستیم به مانند فضای دیجیتال است... یعنی آن‌که زیرپایه‌های ساخته شده دنیای فناوری شباهاته کم‌نظیری با قوانین فیزیک دنیا دارد... برای مثال در روایات اشاره شده که حضرت با امر و با ذکر نام اعظم و کوبیدن پا بر زمین دریا و دنیا و جزیره‌ای شگفت و متصل به بهشت را برای اصحاب ظاهر می‌کند که از این پیش قابل رویت توسط هیچ بنی بشری نبوده و آنان که صاحب و حجت بر قوانین ساختاری زمین هستند توانایی آن‌را داشتند تا گوشه چشمی از حقایق و عوالم غیبه و پنهان شده را برای اصحاب تا زمان مشخصی ظاهر و هویدا کنند... به نظر حقیر این دسته از روایات اشاره‌ای بسیار جالب و بی‌کم و کاست به مسئله ابعاد و ارتعاشات الکترومغناطیسی و میدان تشکیل‌دهنده انرژی با حالت نامحدود دارند

برای مثال شما می‌توانید سایت و کانالی را با بهترین و عالی‌ترین شرایط ممکن در نظر بگیرید که در هر نقطه و هر جای عالم با وجود داده‌های اینترنتی و فراهم بودن دستگاه‌های دیجیتال می‌توانید به آن دسترسی پیدا کنید و به راحتی و بدون نیاز به دستگاه و تجهیزات و علم و دانش کافی فعالیت و استفاده نمایید به نظر حقیر دنیاها و جهان‌هایی که توسط قدرت‌های کائنات با شرایط و اصول هدفمند و خاصی پرده از خود برداشته‌اند و برای عموم ظاهر گشته‌اند به این فرآیند خاص و هوشمند ارتباط پایدار و جالبی دارند... و یا می‌توان این گمان را درباره ظاهر شدن عجایب و جزایری با جواهرات گران‌بها و ارزشمند در مدنظر خود قرار داد که امام با ایجاد پرتال الکترونیکی و دروازه‌ای مسیری به سوی افق‌های اعلی را فراهم و میسر نموده و محتوا اصلی را بر زمین نسخه‌برداری کرده است... پس می‌توان این نتیجه را گرفت که صورت ظاهری و بستر مادی و فیزیکی عوالم بالا به صورت عصب‌های الکترونیکی بر صفحه طبیعت دنیا جایگزین و ساخته شده و برای اصحاب به نمایش درآمده است... یا در مبحث قیامت که خداوند باری تعالی گونه‌ای سیستم عامل آفرینش و جهان را به‌روز رسانی و از آلودگی‌ها و اضافات پاک و ارتقاء می‌بخشد

که داده‌ها و عوالم دست نخورده بمانند و تنها تاریکی‌ها را از آن زدود کند... در اکثر فیلم‌ها و رمان‌های به ظاهر تخیلی غربی این اندیشه هم درباره دیگر عوالم متصل به زمین دیده می‌شود که با به وجود آوردن دروازه‌های نوری و الکترومغناطیسی راه و مسیری آسان و قابل اعتمادی را برای ورود به ملکوت هفتگانه زمین فراهم می‌کردند این اعتقاد صریح است که امامان و حضرات معصومین علیهم السلام با ایجاد روزنه‌های فیبر مانند نوری راهی را برای ورود به ملکوت دوازده‌گانه آسمان و ملکوت هفتگانه زمین با احتساب شرایط خاص از قوانین فیزیک و ابعادی خلقت میسر می‌نمودند، در آن جهان‌ها چه می‌گذرد صریحا ذیل و ذکر نشده ولی به احتمال قوی دارای منابع طبیعی و ارزشمند و فوق گران‌بها به مانند طلا، نقره، الماس، یاقوت، زمرد و رودخانه و آبشارهای شیرین و سفید بهشتی و مناظر سرسبز افسانه‌ای هستند و سر لشگر فرشتگان و اعجوبه‌های شیاطین انس و جن و هیولاهای آتشین و انسان‌هایی که دارای قدرت ماورایی و نیروی کیهانی می‌باشند در این عوالم طبق نظریات و مشاهدات وجود دارند و به احتمال قوی خود را برای نبرد عظیم در آخرالزمان بین خیر و شر آماده و تجهیز می‌کنند...

به نظر فقیر بیشتر این دروازه‌ها در مناطق کوهستانی و جنگلی و محیط‌های پر ارتعاش نوری که در نقطه مرکزی زمین و تمدن‌های خاص کهن هستند که دارای جریانات نجومی تاثیرگذاری بر طبیعت می‌باشند... در اسطوره‌های باستانی ژرمن و اسکاندیناوی اعتقاد بر این بود که جهان از نُه «دنیای» مادی ساخته شده که به هم وصل‌اند. ترتیبِ دقیقِ قرار گرفتنِ این دنیاها معلوم نیست، ولی بعضی می‌گویند که هفت دنیا در دریای حائل قرار دارند: سرزمین‌های الف‌ها، کوتوله‌ها، خدایان و غول‌ها. بقیهٔ ادیبانِ اسکاندیناویایی، این هفت دنیا را در آسمان، در میان شاخه‌های ایگدراسیل (درخت خاکستر جهان) قرار می‌دهند. در هر حال، دنیای انسان‌ها در مرکز این جهان قرار می‌گیرد، در حالی که بیفروست، پل رنگین کمان از سرزمین میانه به سرزمین خدایان کشیده شده. دوزخ، سرزمین مردگان، زیر سرزمین میانه قرار دارد... در اصطلاحات فلسفی کلمه «عالم» به موجود یا موجوداتی گفته می‌شود که از نظر مراتب کلی وجود، درجه خاصی را اشغال کرده باشند، بطوری که محیط و مسلط بر تمام مادون خود و محاط در مافوق خود هستند؛

طبق این اصطلاح، تمام اجسام و جسمانیات با اینکه اجناس و انواع متعددی هستند یک «عالم» بشمار می‌روند... بدین معنا که تمام موجودات طبیعت، در «عرض» یکدیگر هستند نه در طول یکدیگر؛ زیرا هیچ کدام احاطه وجودی بر انواع و اجناس دیگر ندارند. پس مقصود ما از عالم، موجود یا گروه موجوداتی است که در مجموع هستی، مرتبه‌ای خاص را اشغال کرده و در عرض هم هستند... این صورت از مسائل قطره‌ای از دریای پر عظمت و جلال آفرینش خداوند تعالی‌ست که تنها خردمندان و مومنین برگزیده قادر به دیدن و تفکر درباره آنان هستند... در تجارب نزدیک به مرگ هم این مسئله ابراز می‌گردد که ارواح از تونل و مسیری موازی به سوی جهان نور یا جهان تاریکی و دیگر ابعاد خلقت که سطوح مختلفی دارد و بر اساس کارکرد و پردازش فعالیت‌های انسان به مرتبه‌ای خاص که ما آن‌را بهشت یا جهنم نام می‌گذاریم می‌رسند اشاره می‌شود... به ابعاد و قلمروهایی که ساختار و زمینه طبیعت آن‌جا با لغات و کلمات نمی‌توان بیان کرد و تنها باید روح و نیرو آن سطح ممکن را احساس و تجربه کنند...

شاید در آسمان‌های بالاتر طبق روایات و آیات جایگاهی برای آگاهی و درک دانش آینده و جغرافیای زمانی عوالم پایین باشد که در دوران و زمان قبل از تولد رسول اکرم و حضرت عیسی شیاطین تا آسمان هفتم را می‌توانستند سیر کنند و خبر حوادث و اتفاقات آینده به برگزیدگان و پیامبرانشان بدهند و نقشه‌ها را بر آب نمایند که امروزه برگزیدگان سازمان ایلومیناتی با تمرکز انرژی بر محورهای گوناگون این نیت را دارند تا از نگهبانان دروازه‌های آسمانی عبور کنند و اخبار آینده را به نفع خودشان تغیر و تبیین نمایند برای گذر از دروازه‌های آسمانی نیاز به انرژی و ارتعاش بالای نوریی است که شیاطین از این قائله مجزاء هستند... بزرگان ماسونی در صدد این وعده‌اند که با دستگاه‌های بزرگ و قدرتمند علمی و انرژی‌زا مسیرها و تونل‌هایی را برای انتقال موجودات باستانی و انواع شیطان‌ها به زندگی مادی با سوء استفاده از بهره تاریک و منفی که از گناهان انسان و خون آدم و قربانی نمودن موجودات زنده با ارتعاش بالا و وسیع تولید می‌شود فراهم کنند و به دنیای ما انتقال به‌دهند...